

مقدمه پنجم

در بیان انتظام دولت روس

[و]

رفع نحوست مال فرنگ از مملکت خود

چنانچه قرار دولت ایشان چنان است اشیاء غیر را در مملکت خود راه نمی دهند مگر اشیاء محروسه ایران را، آن هم [به مناسبت] مقام یکجتهی دولتین است. لکن آن هم در باب گمرک اشیاء مزبوره* زیاده بر سایر بلاد معمولی می گیرند و از اشیاء سایر دولتها اگر در گمرک ایشان ظاهر شود اشیاء مأخوذه را آتش می زنند، اگر يك کرور باشد. و حامل اشیاء را هم سیاست می نمایند [۲۵] از قرار تنبیهات معمولی خود .

و بعضی از تجار طرفین تدبیری به خیال ایشان رسید در باب حمل اشیاء مال فرنگ به محروسه روسیه و قرار اهل صنایع* مال فرنگ. و مواظبت اولیاء دولت ایشان من باب تربیت اهل صنایع* چنان است که آنی غفلت ندارند و شرح مواظبت ایشان در امور رعیتی و مملکت عریضه را گنجایش نیست. به همانقدر مواظبین روزنامه دارند. آنچه را در ایران معمول باشد بدل او را انجام داده اصل ایرانی را منسوخ می نمایند.

به این دلیل اشیاء ایران که حمل محروسه روسیه بود از قبیل قدک، قلمکار اصفهان [و] یزد، و بدل قدک را آوردند. چنانچه الحال در ایران معمول است به «قد کواری»، و تجاری که داد [و] ستد قدک یزد، اصفهان داشتند از قد کواری مزبور* گرفتند حمل ایران کرده و در یزد [و] اصفهان رنگ کرده به «انگ» مال ایران به غلط* مشهور حمل روسیه شد چند سال، و همچنین چیت شبیه قلمکار در ایران «دجله» کرده به «انگ» مال اصفهان حمل می نمودند.

آخر الامر* دولت روسیه از وضع باطنی تدلیس [و] تلبیس ایشان مطلع شدند*. مال ایران هم قدر قلیل در مملکت ایشان حمل می شد منسوخ و بد نام شد و مبالغات خطیر به تجار ایران نقصان وارد آمد.

[حاشیه: شرحی در بیان تعریف اصفهان است که نسبت به سابقه بسیار خراب شده. اگر بنا به ترتیب امکان باشد نسبت به سایر بلاد ایران باید معمورترین ولایات محروسه باشد بجهت زاینده رود که در محروسه ای ممکن نیست و سبب معموری سابقه او بجهت اشیائی بود از قدک، قلمکار، از هر نوع ملبوس که در ایران استعمال می شد از زمان چهل و شش سال قبل که مال فرنگ در ایران انتشار به هم رسانید رعیت اصفهان بیکاره و بریشان شدند. و الحال آنچه فقیر که مشاهده می شود اکثری از رعیت اصفهان اگر مواظبت باشد در ایران اصفهان برتری دارد بکل بلاد معروف دول خارجه.

چنانچه [۲۶] چند سال قبل رانزاع* رعیت امیرکان* بادولت که تفصیل او عریضه [را] گنجایش ندارد که آتش زهند اشجار پنبه خود را

و مال فرنگ ترقی کرده به شدت. در این صورت قدك، قلمکار در صرفه برتری به هم رسانید به مال فرنگ و عموم کارخانه های قدیم رونق گرفت.

اگر پنج سال دیگر مال فرنگ تنزل نمی داشت اصفهان معموریت بهم می رسانید.

و دلیل بر ثبوت حقیقت عرایض این جان نثار در کتابچه های دولت من باب مالیات قدیم ایشان واضح است که مال فرنگ در يك اصفهان هر ساله به دولت يك کرو رو به رعیت دو کرو نقصان وارد آورده .
[پایان حاشیه]

و صدمه این فقره از جهت اهالی و تجار ایران کمتر از صدمه ابریشم رشت نبود، و يك نفر از اهالی ایران در خیال رفع این غائله * نشد [که] این صدمه عظیم به رعیت وارد نیاید.

و بدل قدك و چیت قلمکاری در خود ایران هم چنان معمول شد که بکلی منسوخ شد مال کاشان، یزد، اصفهان. آنچه از مال یزد باقی مانده بود يك فقره چادر بود که طایفه اناث * استعمال می نمایند از قرار طاقه ای دوازده تومان الی يك تومان. بتخصیص استعمال او در دارالخلافة انتشار کلی دارد .

این رعیت تحقیق کرده هر ساله بقدر يك کرورداد [و] ستد چادر از یزد می شد. الحال دوسه سال هست مواظبین دول خارجه به خیال بدل او افتادند. اول قدری رنگ کرده فرستادند. * چون که قرار ایشان هر اشیائی را که می خواهند انتشار بدهند اول نمونه ارسال می نمایند. همان که به حماقت اهالی ایران، موافق شد بعد از اطمینان آنچه در قوه دارند

حمل می کنند. چنانچه واضح است يك ايران مجسم شده از اشیاء غیر که شرح صدمهٔ اشیاء غیر در مملکت و به رعیت [را] انتها نیست. به همانقدر آنچه منقعت در دولت و رعیت ابراز شود از صدمهٔ اشیاء غیر است. اگر این نحوست از جهت اهالی [۲۷] ایران ممکن نبود، يك رعیت بی پای ایران برتری داشت به اولیاء خارجه.

[حاشیه: دلیل بر استعداد اهالی ایران در حالت مواظبت که هرچه دول خارجه دارند از برکت ایشان است. چنانچه صنایعی* که استبعاد دارد در نظر خلق از دول خارجه چهار است: تلگراف است، از تدبیرات حکمای یونان است.

— ساعت است، از تدبیر شخص قومی بوده در قدیم به قاعدهٔ يك خشت. دول خارجه مطلع شدند آمدند دیدند نمونهٔ او را برده تکمیل کردند. الحال در رنگین انگشتی قرار دادند. اسبانی فراهم آوردند [و] صنعت* خود ایران را به خرج خود ایشان می دهند که الحال به نقد ده کرور در ایران ساعت هست. کلا وجه نقد در عوض حمل دول خارجه شده.

— عکاسخانه از صنعتهای* مانی نقاش است که در چین به خرج نقاشهای چین داد.

— کبرید فرنگی که در اویش در معرکهها* حکایت می کنند از حسین کرد در اصفهان فندک عیاری را. پایان حاشیه]

و سخن دول خارجه این است که هرچه در ایران معمول باشد ما بدل او را ساخته اصل ایران را منسوخ کردیم، مگر دو چیز ایران را که یکی ذاتی و یکی صفاتی [است] و شکوه اهالی ایران هم بسته

به این دو چیز بوده.

آنچه ذاتی بوده ریش ایرانی هست، و آنچه صفاتی بوده کلاه ایرانی بود. وسطوت* هر مردی بسته به این دو چیز است که آنها نداشتند* و از عهده تصرف او نتوانسته بر آیند. لکن خود ایرانی اسبابی فراهم آورد که این هر دو فقره را منسوخ کرده.

دلیل بر ثبوت مدعای این رعیت است در سفر* مشهد پادشاه روحنا فدا[ه]، عساكر منصوره خراسان که به دستور العمل سپهسالار به خاکپای مبارك افتخار یافتند* مرئی بود کلاه، ریش، جبه و اسب، شمشیر ایشان نسبت به سایر عساكر منصوره چقدر با شکوه بودند. چنانچه برقراری کلاه ماهوت اهالی ایران را از شکوه انداخت و صدمه اوهم به رعیت زیاده از حد شد. بقدر پنجاه هزار تومان به تجار و اراکین خلافت نقصان [۲۸] وارد آمد تا چه رسد به محرومیه ممالک، و جماعت کلاهدوز بکلی در هر ولایت از پا درآمدند. اقل در ایران هر ساله بقدر يك کرور* داد و ستد پوست در ایران می شد. گذشته خسارت کلاهدوز و پریشانی ایشان.

چنانچه به این جان نثار بقدر هزار [و] سیصد تومان نقصان وارد آمد که از برقراری کلاه ماهوت وضع این چاکر اخلاص کیش اعلیحضرت* چنان پریشان شده که از کثرت پریشانی روزگار قواعد و رسومات سابقه امیری را بکلی از دست داده، و قرار مدار امیر کبیر برین بود در باب پوست کلاه: ازین رعیت استفسار پوست ایران فرمودند و از پوست بخارائی و شیرازی و قمی* و طهرانی [و] بغدادی را به حضور* آورده بعد از استفسار قرار برین داشتند من باب تربیت

قمی* و شیرازی که ایل بیگی* قرار داده به قاعده اهل بخارا.

[حاشیه: و حضرات ایل بیگی* قرار برین دادند که هر ساله قبوضی ترتیب داده من باب تخم* که پوست او سال به سال برتری به هم رساند. چنانچه حاجی مرحوم فرستادند* از بخارا قوچی و میشی آوردند. در محال و رامین از نتایج او انتشار دارد و بسیار خوب می شود. اگر مواظبت باشد برتری به هم می رساند از مال قمی* و شیرازی. پایان حاشیه]

و قرار امیر بخارا چنان است که هر محالی که از ایشا [ن] پوست به ظهور می رسد ایل بیگی* دارند و در زمان معمولی پوست تجاری که در آن مملکت داد [و] ستند داشتند* لا بد هر يك به فراخور دادو ستد خود به ایل بیگی* تعارف می دادند چهار صد تومان الی [۲۹] و شرح آن عریضه را گنجایش نیست.

اسامی محال پوست بخارا: آق گل، قرا گل، جاتقر، انجو، قریق (؟) لکن قرار امیر چنان بود آنچه اشیاء غیر در محروسه معمول است موقوف بدانند مگر سه اشیاء: اول پوست بخارا، دوم شال کشمیر، سوم خز.

[حاشیه: و امیر دستور العمل شال فرمودند. لکن به این قواعد که وعده انعام زیاده از حد شد و بعد به وعده التفات امیری کمال دقت کردند. همانکه ارسال حضور* امیر کبیر نمودند در زمان حضور التفاتهای کثیری در حق ایشان مرحمت شد. لکن قرار بر این شد که اگر روز به روز شال صنعت خود را زیاده کردید و این نمونه را که در نزد من است بهتر از این به عمل آوردید روز به روز انعام زیاده دارید. اگر چنانچه از نمونه پست تر شد مورد مؤاخذه* می باشید. چنانچه در آن

مدت روزبه روز ترقی داده که شال امیری موافقت کرد با شال کشمیر.
پایان حاشیه]

لکن این رعیت معروض داشته در کتابچه من باب گمرک و منفعت دولت. چنانچه * گمرک از این اشیاء معروض اخذ نمایند در حالت گرانی هر کسی از عهده استعمال او نتواند بر آمد. مثل دول خارخه که اولیاء ایشان استعمال نمی نمایند مگر سلطان ایشان. چنانچه بعضی از اشیاء هست که مختص وجود مبارک پادشاه روحنا فدا [ه] است که شرح او در کتابچه قانون عرضه داشت گردیده.

مقدمه ششم

در بیان گمرک دولتهای خارجه است
من باب قوام * معدلت و رفاهیت رعیت خود

دلیل بر ثبوت حقایق عرایض این جان نثار * اخلاص کیش قدیم است بجهت اینکه در عالم شهری از چین قدیمتر و معمورتر نیست. به تصدیق محمد جعفر خان مشیر الدوله * [۳۰] جمعیت او روی تحقیق هشت [صد] کرور است.

[حاشیه : و این اقتدار کثرت از برکت مواظبت اهل صنایع ایشان است : از جمله مواظبت ایشان در باره چایی که عموم چایی از چین و خطا بیرون می آید و منتشر ولایات می نمایند و در سایر بلاد تغییر در طعم * [و] بوی او می دهند که مصنوعی * می شود، مثل چایی لسه و قصبه و مسکو.

چنانچه این رعیت به دستورالعمل امیر کبیر کمال دقت کرده که بلکه تخم آن سبز شود نشد . بعد تحقیق کرده به این واسطه که مبادا * تخم او اکاره * کنند چایی را می جوشانند بعد حمل ولایات می نمایند . با وجود این در ایران ممکن است زیاده از حد [کاشت]

و در سابق در چین [و] خطا چایی بوستانی نبود بلکه عموم چایی بری بوده . الحال در حالت رونق کل بوستانی شده ، پایان حاشیه]
و مشهور چنان است از رعیت خارجه تا به حال کسی خود چین را ندیده و این معموری وانکثار * رعیت نیست مگر بواسطه انتظام ایشان است و شرح حالات چین برخی در کتابچه قانون عرضه داشت گردیده .

چنانچه مشهور این است از خلقت آدم الی الحال از بعضی روایات چنان مفهوم می شود که نه هزار سال است از مبدء خلقت و در بعضی نسخ یازده هزار است و به قول صاحب الفلاحه چهارده هزار سال است . لکن حکمای چین می گویند در خزانه ما اشیائی هست که تاریخ او چهل هزار سال است .

و فساد انگلیس من باب همین بود که در آن مملکت راه داشته باشد و از تصرفات بعضی امورات ایشان مستحضر باشد والا تصرف چین غلط * مشهور است .

فصل دوم

در بیان تنگی نان است در بعضی از بلاد ایران

و خیانت جماعت خباز است به حد افراط که شرح صدمه ایشان نسبت به دولت و مملکت و رعیت از حد [و] حصر گذشته است و شرح اجحاف این جماعت عریضه را گنجایش نیست به دلیل اینکه این نوع گرانی همیشه اوقات در دولتهای خارجه معمول است . چنانچه الحال در مکه معظمه صد [و] پنجاه تومان است و در اسلامبول صد تومان است . لکن رعیت کمال فراغت * دارند . به هیچ وجه پریشان [و] [۳۱] متفرق نیستند ، به دلیل اینکه وحشت خلق به جهت عدم نان است . اگر يك من او صد دینار باشد و در صورت عدم نان رعیت شورش [و] شکایت از پادشاه دارند . لکن اگر يك من او ده تومان باشد در حالت وفور امکان ، خلق شکایت از خالق و پریشانی روزگار ندارند . و گذشته از این فقرات اگر دو سال دیگر هم گندم از زمین نروید در

محروسه این قدر غله * ممکن [و] موجود هست که کفایت خلق نماید
و این وحشت [و] های و هوی * خباز بجهت این است که نرخ نان به
خواهش * طبع ایشان نیست.

[حاشیه : جهت دیگر من باب تنگی نان : اگر خالصه پادشاه
معمور باشد در ایران گرانی هرگز به ظهور نمی رسد . به دلیل اینکه
ملك ایران دخل به املاك دولتهای دیگر ندارد ، بتخصیص خالصه
ایران که هر محل برتری دارد در مرغوبی * به بلاد معتبر دولتهای
خارجه . چنانچه واضح است املاك ایشان و این معموری در مملکت
ایشان مشهود است از مواظبت است، و تنگی مأكولات * معمولی
دولتهای خارج است. پایان حاشیه]

فقره ثانی از جهت بی پولی رعیت است، و بی پولی رعیت به
چندین جهات است که بعضی از جهات عرضه داشت گردیده .
و سایر مأكولات * هم بجهت اغتشاش * نان ترقی دارد. هر روز
که دکان خبازی مغشوش * می شود سایر مأكولات ده چهار بالا می رود.
از جمله برنج هازندران کفایت همه ایران را نمی نماید و از زمان
مغشوشی نان [که] خبر به آن مرز [و] بوم رفت الحال آنها را هم به
وحشت باز داشت [و] عمل برنج هم مغشوش شده .

در هر حال واضح است اغتشاش * مأكولات * بسته به نان اسنو
عقل رعیت به چشم است و ملك مرحوم در گرانی سابق [۳۲] و از سابقه
این رعیت با امیر مرحوم من باب کتابچه معروضی اطلاع داشتند و
استفسار این معنی نمودند که [چه] تدبیری به خیال تو می رسد در باره
جماعت خباز [و] وحشت خلق؟

جواب این رعیت: در زمان نادرشاه تنگی نان در ایران به هم رسید و پادشاه در يك روز دوازده نفر از خباز را به قتل رسانیده چاره این جماعت نشد و پادشاه بر آشفت. به وزیر خود [گفت] که من بر همه عالم تسلط دارم و از عهده این جماعت نمی توانم بر آمد، تدبیری بکن. والا یا تو را خواهم به قتل رسانید و یا این که آنچه خباز در عالم هست.

و جواب میرزا مهدی خان: این تنگی من باب نرخ است و این شورش [و] وحشت [و] پریشانی خلق من باب کمی نان و های وهوی* خباز است.

بعد جماعت خباز را خواستند* و نرخ از ایشان برداشته در مدت قلیل نان وفور شد و چشم خلق پر شده آرام گرفتند.*

[حاشیه: و دلیل بر ثبوت حقانیت عرایض رعیت است که تحقیق شده گندم از ده تومان الی صد ریال می خورند، چگونگی نان را بدهند هشت تومان، و آنچه پادشاه در این مدت ها جنس داده به خباز به قیمت نازل به اطمینان رفاهیت رعیت بکلی از کیسه پادشاه و رعیت به هدر رفته و آنچه صرفه خود نانوا بوده از آن قرار رفتار کرده، و باعث پریشانی خلق و تنگی نان همین است که پادشاه من باب رفاهیت رعیت خود گندم را به قیمت نازل داد که نان ارزان رعیت بخورند، بر عکس خباز اسباب فراهم آورد عالم را مغشوش کرد. پایان حاشیه]

و تدبیر ثانی که این اخلاص کیش در باره ملك نموده که به این واسطه مشهود شد که دارالخلافة در کمال امنیت و آرام شد به دلیل اینکه به دستور العمل این رعیت پانصد* بار غله* را ده قسمت

نموده به دست ساربانها داده دو روز در همه شهر گردش دادند. بهمین واسطه عموم خلق از وحشت بازماندند.

و قرار دولتهای خارجه چنان است : جنس خالصه خود را مال هر محل را [۳۳] در آن محل ضبط * می نمایند [و] در وقت ضرورت به کار می برند و جنس هر سالی را که ضبط * می نمایند تا از سال دیگر او اطمینان به هم نرسانند چنین مأخوذی را مصرف نمی نمایند.

چنانچه در شیروان يك سالی نخود نایاب به شدت [شد] در حالت اضطراب پادشاه مطلع شدند. حکم فرمودند در خود شیروان انباری شکافتند به حدی که نخود نسبت از سالهای دیگر مجهول القدرتر گردید و هیچ کس هم گمان يك من نخود در آن شهر نداشت.

مقدمه اول

دلیل جزئی بر نبوت پریشانی رعیت است
که چرا ایران اینقدر گدا و پریشان فنا فی الله * دارد

چنانچه به نظر همایون رسیده از جمله استحضار، این اخلاص کیش اعلی * حضرت از قزوین است. قدر قلیل که در حکومت اعلی * دربار اهل و ظایف * که جنس برقراری فقرا و بیچارگان را در همین سال که رعیت شایسته تخفیف [و] رعایت هست نه سزاوار این گونه تعدی جنس را از قرار بیست و پنج هزار عشر کم کرده نقد داده و همان جنس را داده به خباز از قرار هفت تومان الی هشت تومان.

[حاشیه : و قرار حکام ایران از بی اعتدالی و بی انصافی که دارند این است در زمانی که غله و فوردارد کساد است اهل وظایف* و سایرین که از دیوان اعلی مستمری دارند در عوض نقد به هم جنسی می دهند و دو تومان را سه تومان ، آن هم خاک پاک می کند . پایان حاشیه]

نوع دیگر : جنس حواله بلوکات کرده بجهت پخت خباز که اهل ولایت از عموم بلوک شهر بعضی از رعیت ندانسته رفتند* از خمره* خریدند با کرایه و سایر مخارج ده تومان تمام شده، لکن حاکم مزبور* از قرار چهار تومان الی پنج تومان قیمت او را داده و بعد همان جنس را داده [۳۴] به خباز از قرار هفت تومان الی هشت تومان . در هر حال جنس موظف* معلوم است چند هزار خروار است، و جنس مأخوذه بلوکات آن هم مشخص است . از قرار تحقیق این يك نوع مداخل حکومتی است. در این صورت البته رعیت پریشان و متفرق می شوند.

[حاشیه : حکایت عجیب در باب خالصه قزوین چنانچه چند پارچه ده معتبر است در قزوین از خالصه : خیارج ، شال ، سیا دهن ، دان اصفهان ، نرجه ، اسپرورین . چند ده دیگر که هر يك هزار خانه بیشتر کمتر است و رودخانه ای هست ابهر رود که از حوالی خرمدره* است و فاضل آب او را باید این دهات معروضی مشروب شوند و در يك سال چنین خشکی به ظهور رسیده و محصول ایشان نزدیک برین که ضایع شود و ریش سفیدان محل در حالت اضطراب رعیت را اخبار کرد که باید تحصیل آب کرد. چونکه آن املاك مشهور به دشت آبه هست، به دلیل

اینکه اراضی آن به فاصله یک ذرع* آبدار است و رعیت در یک روز جمعیت کردند زمین را «راونج»* کرده دو سنگ آب بیرون آمد و محصول ایشان بکلی مشروب شد و بعد «راونج» را ریش سفیدان محل خراب کردند. جهت از ایشان سؤال شد گفتند این آب را ببینید جمع ما را زیاده می نمایند. همین کیفیت در نظر ارباب حقایق من باب پریشانی رعیت خالصه و بی اعتدالی حکام و مباشرین کفایت است.

پایان حاشیه]

مقدمه دوم

در باب خالصه پادشاه است

چنانچه املاک معمور دول خارجه خالصه ایشان است و مخارج دولتی را بکلی از خالصه وصول می شود و پادشاهان دول خارجه چندان محتاج به مالیات نیستند. اگر چنانچه مخارج دولتی از جهت ایشان به هم رسید از متمولین رعیت قرض می نمایند.

و مشهور این است از یکی دول خارجه را وجهی لازم شد اخبار کرد به رعیت، و از یکی رعیت ماهی فروش ابراز شد وجهی به قدر کفایت پادشاه. و پادشاه من باب شکرانه نعمت سه روز رفت به کلیسا* نشست.

حکایت

من باب استغنائی رعیت خارجه است که در زمان وزارت امیرکبیر یکی از رعیت دولت روس که در مسکو به شرف اسلام مشرف شده و بعد خواست که وضع خود را از آن ولایت تغییر داده باشد محارسین رعیت شرح احوال به دولت عرضه نمودند و حکم پادشاه چنان شد که خیال رعیت اسلام پناه به چه چیز است. بیچاره رعیت مسلم از مقام يك جهتی دو دولتین اطلاع نداشته جواب عرض کرد وضع خود را، می خواهم [۳۵] حرکت بدهم، در نجف اشرف مجاور باشم. جواب آمد اگر می خواست حمل ایران بنماید دولت خود را مانعی نبود. الحال که می خواهد برود خاک روم دولت او را مانع بشوید. لکن خود می خواهد برود مانعی نیست. بعد این رعیت [را] راه طهران با او همسفری* اتفاق افتاد. استفسار کردیم حال به چه جهت طهران می روی؟ گفت با امیر عرض دارم که در مدت حرکت از مسکو دولت مرا مانع شدند و کلاً دادند در تصرف پدرم. لکن من باب مخارج خود قدری اسکناس از مال خودم دزدیدم و اسکناس رواج این مملکت نیست و می خواهم بدهم خدمت امیر و او بدهد به وزیر مختار و بیست هزار تومان کم نمایند، پول رواج گرفته بروم نجف اشرف مجاور باشم. این رعیت تحقیق کرده که چقدر است اسکناس. معلوم داشت صد [و] نود هزار تومان و دولت من

و پرقرب ترین املاک ایران الصه پادشاه است و از جبر حکام و مباشرین همیشه اوقات خراب و رعیت او متفرق هستند. اگر چنانچه خالصه پادشاه مثل خالصه دول خارجه معمور باشد پادشاه محتاج به مالیات رعیتی نیست، و این پریشانی که در رعیت مشهود است جزء* اعظم او مخروبی خالصه است و این تنگی نان جهت کالی او از نامعموری خالصه است.

دلیل- همین خالصه طهران. در صورت تحقیق هفت سال است که قنات او تنقیه نشده، و این گداها که خلق از دست ایشان [۳۶] مبتذل هستند اکثری از رعیت خالصه اند. به دلیل اینکه اربابان، ملاکین چقدر قوه دارند نمی گذارند که رعیت از ملک ایشان متفرق بشود. در هر حال تخم تفاوتی می دهند.

و همچنین است عمل رعیت تیول داده شده. او بدتر از رعیت خالصه است.

دلیل دیگر از جهت رعیت تیول داده شده در این که مواظبت دول خارجه من باب رعایت رعیت و معموری مملکت برتری دارد به محروسه ایران سخنی نیست.

پس واضح می شود اگر تیول از جهت دولت و رعیت ایشان نقصی نداشت رعیت خود را تیول می دادند.

دلیل - بر ثبوت عریضه این رعیت است که نواب شاهزاده بهمن میرزا نوشتند* به دولت روس که علیق ما قدری کم است، فلان محل را به ما تیول بدهید که کفایت علیق بشود. جواب دولت [این بود] که تیول در دولت ما معمول نیست، در ایران معمول است. ما رعیت فروشی چهار کرور بود و یک شوهر خواهری* دارم چهل کرور دارد.

نداریم . اگر علیق شما کفایت ندارد ماهی فلان قدر بر وظیفه* شما بیفزایند* .

و جزء* اعظم خرابی رعیت ایران از این جهت است . چنانچه واضح است ارباب تیول قصد معموری ندارند به اعتبار اینکه ملک خودش نیست ، و [هر] چقدر در قوه داشته باشد اجحاف می نماید . در صورت تحقیق از عموم اربابان تیول اگر یکی از قرار برقراری رضا کرده باشد عرایض این [۳۷] رعیت بکلی خلاف است . اگر چنانچه از برقراری خود زیاده عمل نموده رعایت و معموری ملک پادشاه را مرعی نداشته اند . پس آن هم يك دليل بر پریشانی رعیت ایران است .

گذشته از اجحاف ، املاك تیول داده شده لابد معمور نمی شود . شرح جهات او عریضه [را] گنجایش ندارد .
و مجهول القدرترین املاك محروسه سه ملک است :

اول خالصه ،

دوم املاك تیول داده شده ،

سوم املاك وقف .

مقدمه سوم

در بیان املاك وقف است
که باعث اندر اس مملکت شده

به دلیل اینکه آنچه ملک خراب است در ایران املاك وقف

است و واضح است عمل اهل تولیت این جزء * زمان و قراری در باب املاک وقف است که هرگز خرابی در ملک وقف به ظهور نرسد و حضرات که خورنده املاک وقف هستند هرگز با هم منازعه نداشته باشند . چنانچه اعظم ابسنال اولیاء دیوانخانه‌ها نزاع املاک وقف است.

و گذشته از این فقرات آنچه اماکن متبرکه ایران هست کلا موقوفات دارد و موقوفات اماکن متبرکه لابد باید معتبر باشد. چرا که در حالت اختیار واقف آن ملک را وقف کرده نه در حالت اضطرار.

[حاشیه : وقرار امیرکبیر برین بود* که وضع شاه نجف (ع) را تغییر دهد مثل مشهد مقدس ، لکن خیال ایشان در حالت تصرف و تسلط بود که املاکی از خزانه حضرت برقرار شود و مداخل املاک مخارج شود شبیه خراسان. پایان حاشیه]

و این خرابی که در موقوفات به ظهور می‌رسد از بی انصافی اهل تولیت است و قراری هست از جهت موقوفات و وصایای خلق که باید به اطلاع دولت باشد و شرح نظم او در کیفیت قطع مرافعه عرضه داشت می‌شود ، به دلیل اینکه واضح است [۳۸] آنچه عریضه ابراز می‌شود اکثری از بابت اختلافات وصایت است که از ناسخ [و] منسوخ احکام اولیاء شرع من باب رشوه و بعد در حالت اضطرار رجوع ایشان به دیوانخانه‌ها و انتظام کلی دولت در باب وصایت و تقسیم ترکه میت است که از او هرگز نزاعی نمی‌رسد اگر به اطلاع دولت باشد و جزء * اعظم عدالت و رفاہیت خلق است.

چون که فصل دوم در بیان تنگی نان بود ، چنانچه الحال در دارالخلافة به ظهور می‌رسد، و معمورترین محروسه دارالخلافة است به دلیل اینکه به دفعات یک ایران از پا در آمده تا طهران معمور شده و شرح او در خاتمه * عریضه عرضه داشت می‌شود و با وجود این نوع معموری چهار جهت در این ولایت هست که اگر این چهار بلا در این ولایت معمول نمی‌شد معموری دارالخلافة به حد معموری چین رسیده تا چه رسد به معموری اسلامبول .

بلای اول

غسل میت و عبور جنازه و محل دفن

در زمان نامعموری دارالخلافة اکثری از اماکن و اراضی * شهر مجهول القدر بوده و بعضی مجهول المالک، و از کثرت نامعموری اماکن چندی برقرار شده من باب غسل میت والحال از شدت معموری آن اماکن مزبوره * در ناف شهر واقع شده و اطراف او کلابازار [و] دکان و کاروانسرا .

از جمله یکی در جنب امامزاده زید، یکی در جنب امامزاده سید اسمعیل است و یکی در جنب امامزاده یحیی ، و همچنین است سایر اماکن معروضه. [۳۹]

و این نوع اماکن در سایر بلاد اسلام در خارج خلوت شهر برقرار شده که مخروبه‌ترین ولایت باشد. به دلیل اینکه اگر در ولایت غائله * و همه‌های باشد مزید بروحشت خلق نشود. برعکس دارالخلافة

است .

چنانچه واضح است هر ساله بر سبیل استمرار از بلوکات و ایلیات* و خالصهجات از عموم محروسه چنانچه مشهود است بقدر پنجاه هزار خلق کلا پریشان مفلوک «مافنگی» داخل دارالخلافه به رسم فعله گئی می شوند ، و اقل بقدر ده بیست هزار از سرباز [و] نوکر مأموری* داخل می شود و هر ساله در اقتضاء فصل از اختلاف امرجه و انقلاب هوا و بی برگی خلق و کثرت میوه و استعمال بعضی از ماکولات* از امثال شیردان ، شکنبه ، کله ، جگر و سایر ماکولات نا موافق که غربا و فقرای متفرقه می خورند و انقلاب هوا هم مزید بر علت شده نسبت به سایر اوقات جزئی* تفریطی در خلق به هم رسیده و جنازه های ایشان لابد باید من باب اماکن غسل از بازار حمل [و] نقل بشود و خلق جهات باطنی ملاحظه نکرده ارتداد* جنازه ها را دیده همه در شهر برپامی دارند و هیچ کس هم در خیال رفع این غائله* نمی کوشد.

چنانچه رسم رعیتی واضح است که شخص در خانه به عیال خود سفارش می کند که اول صبح سخن خیر بگوئید که امروز امورات ما به خوشی بگذرد . بعد که آمد در بازار نشست اول صبح عماریهای خالی را برداشته عملهجات موت از توی بازار [۴۰] می برند به اطراف شهر .

بعد جنازه ها را برداشته داخل بازار می کنند. با آن رسوماتی که دارند در بازار گردش داده می برند به اماکن غسل و از آنجا برداشته می برند به اماکن دفن معمولی که در یکجا از شهر بر قرار شده که معمورترین [جای] شهر است که معبر کل خلایق است. چنانچه همیشه

اوقات که کمال امنیت در شهر هست خلق به غلط* از این جهت در وحشت می افتند بجهت، [آنکه] اما کن غسل متعدد است. لکن اما کن دفن منحصر است به یکجا و ولایت سواد اعظم با کثرت ناس آنچه تفریط بشود می آورند در یکجا دفن کنند خود عملاً موت وحشت به هم می رساند، تا چه رسد به غربای متفرقه که جهت باطنی او را ملاحظه نکردند.

* * *

جهت دیگر بر ثبوت مدعا در بابت غوغا* و مهمه که در شهر بود همانقدر که یک جنازه داخل بازار می شد نمی ماند کسی در بازار که منقلب نشود. پناه بر خدا چنان وحشت در خلق به هم می رسد که شرح او [را] عریضه گنجایش ندارد. و در کمال امنیت از قاعده معمولی در حمل جنازه اهل بازار در نظر داشتند، یک روز دو جنازه زیاده از هر روز داخل بازار می شد و لوله در خلق به هم می رسید که یارو باز آمده، امروز چند جنازه بیشتر از هر روز بردند و غربای متفرقه هم در ولایت هستند جهت باطنی او را ملاحظه نکردند، می نویسند به اطراف که در ولایت طهران چنین [و] چنان هست و خلق ارسال [۴۱] مرسول باز می دارند.

پس واضح است اکثری از اوقات این مهمه به غلط* مشهور است و از این جهات با فساد تولید می شود و یک جهت معمولی بودن این غائله در دار الخلافه نسبت به سایر بلاد محروسه از این جهات است. چنانچه ولایت با این کثرت ناس لابد افراط تفریط او لازمه دارد و

این جهات هم مزید بر علت شده در غیر امنیت باعث تفریق رعیت و وحشت خلق [می شود] بلکه اکثری باعث تفریط می شود به تصدیق حکمای فریفتن.

[حاشیه: حکایت دربارۀ فوق و مهممه نقاش مشهور، دلیل برحقانیت عرایض است. در زمانی که در ولایت هم بود و موقوف شد و بقدر دو ماه از مقدمه گذشته در دکان عطاری ایستاده شخصی نسخه ای ابراز کرد و شخصی دیگر هم بواسطه ای منتظر بود و عطار نسخه را بر داشته مرور می کرد. شخص منتظر رو کرد به عطار که باز در ولایت همان هنگامه است. عطار منکر شد بر عدم معامله که مدت دو ماه می شود لله الحمد غائله ای* در شهر نیست. اگر خدای نکرده نقلی باشد اول طیب عطار مطلع می شود.

آن شخص بر آشفت که دیروز گذشته من در پیش حمام (؟) چال دستگاه دار دکان نانوائی بودم شانزده* جنازه از پیش من بردند* بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم. آخر الامر* من وحشت کرده منقلب شدم رفتم خانه.

چنانچه واضح است کمال امنیت بوده لکن این رسم یک بلای عظیم است از جهت اهل طهران که آنچه جنازه در اطراف شهر به هم رسد به دفعات جمع نمایند در امامزاده زید و از آنجا از یک مکان عبور دهند در کمال امنیت شهر، و کامل ترین خلق که از وضع باطنی اطلاع داشته باشد منقلب می شود. پایان حاشیه.]

و در آن مدت هم همه این رعیت بیچاره من باب رفع غائله* از خلق این جهات با فساد عریضه به صندوق عدایه و به دیوانخانه عرضه

داشت نموده ، لکن از بی اعتدالی ایشان مقرون به اجابت نشد، چنانچه رسم اولیاء ایران این نیست که رعایت احوال رعیت را مرعی بدانند. [حاشیه: بلی، قرار اولیاء محروسه ایران نیست که رعایت رعیت مرعی بدانند و رفع چنین فساد عظیم از شهر و خلق بنمایند. و لکن در دولتهای خارجه رعایت رعیت که سهل است رعایت وحوش و طیور می نمایند. به این دلیل که سه ماه از بهار کسی قدرت ندارد کل سه ماه تابستان یک تیر خالی کند و یک گنجشکی بواسطه ای صید نماید. بجهت اینکه در بهار وقت تولید ایشان است که نتایج ایشان زیاده شود و این رعیت بیچاره مکرر در مدت مهمه این کیفیت رفع غائله* از خلق چند عریضه عرضه داشت نموده هیچ یک مقرون به اجابت نشد. البته در این مدت ده هزار مخلوق ضایع شدند. پایان حاشیه.]

* * *

جهت دیگر که مزید بروحشت می شود چنانچه رسم ولایت چنان است در بعضی اصناف، که هر که از سلسله ایشان می میرد من باب حرمت او صنف مزبور* بر میچینند و در آن مدت هم همه اکثری از اصناف روزها به این واسطه بر میچینند، و این فقره چنان صدمه ای به ولایت و رعیت وارد می آورد که شرح او عریضه [را] گنجایش ندارد. به دلیل اینکه اهل دارالخلافت اکثری غربای متفرقه و مترددین هستند و جهت بساطنی این فقره را ملاحظه نمی کنند، به همانقدر در ولایت سختی باشد و اصناف هم اکثری از روز [۴۲] بسته باشند. می نویسند به ولایات، در طهران از کثرت ناخوشی دکان [و] بازار بسته شده و به این جهت تردد و ارسال رسول خلق بکلی موقوف

می شود و این فقره مکرر اتفاق افتاده، اول سه چهار ماه می کشد تا صحت و سقم * عمل معلوم بشود. در بلادهای بعیده صدمه دیگر - اگر خدای نا کرده در ولایت به حقیقت غائله ای * باشد مزید بر علت شده باعث وحشت و تفریق خلق می شود و بعضی را باعث تفریط می شود به تصدیق حکمای فریقین.

جهت دیگر منقصت کلی از جهت خود صنفی دارد، به دلیل اینکه بعضی از کسبه و کارگر اگر یک روز کار نکند شب گرسنه هستند و این فقره به قاعده انتظام دولتی و رفاهیت رعیتی دور دست نخواهد بود. چنانچه در روز سیزده سال نوا کثری از اصناف به این واسطه بر چیدند رفتند بیرون و بعضی از خباز به این جهت پخت نکردند. شب شد خلق معاودت کردند * به شهر. چونکه بعضی از خباز باز نبودند سایر دکانها شلق شد. خلق جهت باطنی ملاحظه نکرده ولایت برهم خورد به شدت که خود جماعت خباز متشکی شدند از وحشت خلق و آنچه ماکولات * بود خریدند. آخر شب مستوفی الممالک * با وزیر و کلانتر آمدند در بازار گردش کردند و بعضی از خلق را سیاست کردند [۴۳] شهر آرام گرفت.

[حاشیه : کیفیت خاکروبه ریختن اطفال من باب برچیدن بازار بعضی از روزها را که برچیدن و بر نچیدن دارند در میانه متردد هستند. اجامر [و] او باش بازار محرک می شوند شاگردها را که دامنها را بر خاکروبه می نمایند می روند بام بازار و از سوراخ بام می ریزند بر سر خلق به شدتی که از کثرت گرد [و] خاک بازار چون شب تار می شود

و کم کسی است در طهران از آن خاکروبه بر سر او نریخته باشند .
این نوع حرکت لغو * در پایتخت پادشاه و ولایت سواد اعظم کسی نیست
ممانعت این طایفه نماید . پایان حاشیه .]

جهت دیگر من باب وحشت خلق در حالت امنیت و در غیر امنیت
که رسم ولایت این است که هر کسی می میرد به فراخور شأن * او اسباب
تعزیه برپا می دارند. نوحه خوان * چند دسته ، « یدک » چند دانه ، « کوتل »
چند دانه ، در اویش چاووش زیاده ، خوانچه * قند یک منی هر چقدر
ممکن باشد ، بیرق زیاده از حد با سایر وضع ... * ، آوازهای عجیب و غریب
عمله موت با غوغای * عظیم کوچه ها را گردش ، داخل بازار می کنند و
من باب شهرت [و] همچشمی در سر هر چهار راه جنازه را معطل داشته
در اویش چاووش قصابی چند می خوانند. و از جمله حرکت لغو * ایشان
در جلو جنازه گوسفند قربان می نمایند . این فقره در حالت امنیت و غیر
امنیت به همه جهت منقصتهای کلی از جهت ولایت و رعیت دارد .

دلیل بر ثبوت مدعا ، چنانچه در کمال امنیت شهر می شود در ولایت
به این معموری با کثرت ناس در بعضی از خانه مریض ، مریضه باشد ، و
این غوغای * عام را بشنود البته منقلب می شود و در حالت انقلاب مرض
اوشدت خواهد کرد و در حالت شدت مرض بعضی تفریط می شوند .

پس یقین حاصل می شود که هر ساله در اقتضای فصل این غائله *
معمولی شده مثل سابقه که در سایر بلاد به ظهور می رسد به قول حکماء که از
عفونت هوا ابراز بشود و بلاد به بلاد گردش کند داخل شده خارج شود
بلکه هر وقت اوقات خدای نکرده در دارالخلافه ابراز می شد از عفونت

و کثافت * خود شهر تولید می شد و این جهات با فساد هم مزید بر علت شده به غلط * مشهور باعث وحشت و تفریق خلق می شد.

دلیل بر فساد جهات معروضی ، چنانچه شیخ رئیس صاحب الفلاحه و حکمای یونان متفق اند که در ولایتی که این غائله * باشد و به حقیقت از عفونت هوا به هم رسیده باشد از بیست فرسنگ الی بیست فرسنگ و حوش [و] طیور عبور ندارند، از جمله غراب ، لقلق و عصفور و سایر بهائم و در آن مدت این رعیت در مقام تحقیق بر آمده در شهر و در حوالی * و حوش [و] طیور و فور داشت.

[حاشیه : قبل از این ابراز شد، چنانچه در بعضی ادعیه که از معصوم (ع) وارد شده و مناجاتی که تعداد شده از جمله اسم این غائلات هم تعداد شده، من باب رفع بلاها و در این مدت معروض که هزار و چهار باشد کسی ندیده و در آن مدت هم نمو و رو در ری بوده و حکمای آن عهد در مقام چاره جوئی بر آمدند. در حالت اضطرار تدبیری به خیال ایشان رسید، قرار برین دادند من باب رفع عفونت از شهر از دامنه کرج الی شهر بقدر امکان اشجار عناب [و] بید نشانیدند تا به حدی خانه نماند در شهر ری که اشجار عناب [و] بید نباشد. پایان حاشیه] [۴۵]

دلیل دیگر : در زمان معموریت ری این غائله * در ری بوده و به قاعده ای که در نسخ نوشته و اهل سیر نوشته اند * هزار و چهار صد سال قبل از این غائله * در ایران بروز داشته. و بعد از او ابراز نشده تا مدت چهل دو سه سال. و قرار امیر کبیر این بود که بعد از تقسیم آب کرج به میزانی که از قرار طومار * هشت سنگ فاضل آمده و آن فاضل را در اطراف شهر بیدستان قرار داده شود، چهار فرسنگ الی چهار فرسنگ که

هوای شهر بکلنی تغییر داده شود و رفع عفونت از شهر بشود و این نوع غائلات* در شهر تولید نشود.

[حاشیه : و مشهور چنان است که در مدت سلطنت جمشید جم اهالی ایران ازین جهت مبتدل بودند و در تخت جمشید شکل به اشکال کواکب سبعه هر یک را سربازان قدیم به طلسمی انجام داده مخفی داشتند* و به جزین دول خارجه از تدلیس [و] تلبیس که داشتند آمدند در ایران در عهد خاقان مغفور روزی هزار تومان دادند در تخت جمشید توقف کردند و آن اشکال را بیرون آورده بردند و بعضی را از عهده تصرف نتوانستند بر آمد. پایان حاشیه.]

بلای دوم

در بیان تنگی نان

که در طهران معمول است و خلق شهر از این جهت مبتدل هستند من باب تنگی نان دار الخلافه است که خلق از این جهت آسوده نیستند. چه در حالت امنیت نان و چه در غیر امنیت. و رعیت بیچاره به این زحمات از کار خود دست برداشته امورات خود را منحصر کرده به گرفتن نان. شرحی در بیان خباثت خباز است که قرار ایشان چنان است در زمان وفور گندم [و] آرد، از اول طلوع صبح پخت می نمایند تا الی سه ساعت از مغرب گذشته که خلق هر چه نان بخوانند ممکن [و] موجود است و در وقتی که خیال دارند که پخت ایشان کمتر باشد در طلوع آفتاب پخت می نمایند، آن هم اول آنچه در قوه دارند نان کوچک هر یک شش

سیر می‌پزند [و] در دکان جمع می‌نمایند . بعد مشتری که شدت کرد لابد چند خمیر می‌پزند من باب دفع تهمت* از خود.

و قرار دارالخلافه چنان است در عموم دکانهای خبازی از خوانین و ارباب [و] ملاکین گندم دارند و قرار ایشان چنان است هر يك از دکان خبازی روزی [۴۶] بقدر يك خروار ، بعضی بیشتر بعضی کمتر خاصه پزی* دارند.

همانقدر که مشتری زیاد شد بنا می‌گذارند به خاصه پختن و مشتری فقیر کاسب از صبح معطل شده لابد [هر] وقت به هر دکان از خبازی می‌روی همین رفتار هست.

رعیت بیچاره روزی هزار دینار کاسب است. اگر برود نان عیال انجام بدهد کار او از دست می‌رود ، اگر برود کار انجام بدهد عیال از دست می‌رود.

لابد بعضی که در قوه دارند و با اینکه معطلی ایشان اسباب پریشانی می‌شود در حالت اضطرار از آن نانهای ناکشش که هر يك شش سیر است در قیمت يك چارک می‌خرند.

[حاشیه : اگر چنانچه از جانب دیوان حکم صادر شد که باید در منبر نان باشد بقدر سه چهار خمیر نان می‌پزند [و] در منبر می‌چینند و بعضی از خلق عوام از باطن عمل مستحضر نیستند در منبر نان را موجود دیدند بسیار مشعوف می‌شوند، دست دراز نموده از جهت نان منبر .

آن او باش [و] اجامر که در دارالخلافه همیشه ممکن [و] موجود است آن بیچاره را استهزاء* می‌نمایند و بعد می‌گویند مال فروشی نیست!

از این نوع حرکت بسیار به بعضی صدمه وارد می آید. پایان حاشیه. [و در مدت تنگی نان [هر] چه قدر در قوه دارند از آن نانهای ناکشش عددی می پزند که وقت خاصه پزی خلق لابد بپزند ، و این نان خاصه اگر چه در نظر مجهول القدر است لکن صدمه عظیم به رعیت وارد می آورد. در این صورت رعیت بیچاره متحمل تلخی بشود و متحمل بیکاری [و]، گردن کجی در دکان خبازی بشود، متحمل کم فروشی بشود و این همه اجحاف خباز به رعیت من باب همین است. می گوید از جهت من صرف ندارد.

[حاشیه : حکایت کرد شخصی از قزوین و امنیت نان او را که نان وفور دارد لکن پول نیست و از هر نوع خوراکی * زیاد است از جمله حبوبات نسبت به طهران بسیار ارزان. به همان قدر که خیر اغتشاش * نان طهران در آن ولا انتشار یافت آن ولا راهم قدری به وحشت انداخت. پایان حاشیه.] همان قدر که از دیوان قرار می شود که نان فلان قیمت باید به فروش برود که خواهش طبع ایشان نیست اسبابی فراهم می آورند که منظور خود ایشان به عمل می آمد. اگر روزی ده نفر از ایشان به قتل برسانند محال است، مگر در حالت صرفه خود. به هیچ وجه نقصان به ایشان وارد نخواهد آمد مگر شیرازه رعیت از هم در می رود، بواسطه جنجال دکان خبازی. شرح صدمه او صد کتاب می شود.

صدمه اول هر که یکک من نان می خواهد دو می گیرد.

دوم هر که غله * در خانه دارد بقدر خوراک * نمی خورد، اخذ می نماید تا چه شود.

سوم هر که غله فروشی دارد نمی فروشد تا چه شود.

چهارم هر که خیال دارد هفت تومان بفروشد خیال خود را مجسم می نماید در هشت تومان و به این واسطه لابد ده تومان به فروش می رود. پنجم عموم ماکولات* به این واسطه هر روزه ده یکت بالامی رود چنانچه می رود.

ششم فقرا که سائل* به کف هستند در خانه هانان به دست ایشان نخواهد آمد. هفتم از مازندران برنج کم خواهد آمد.

بلای سوم (در بیان کم فروشی)

که در دارالخلافه هست که خلق من باب داد و ستد همیشه اوقات در تزلزل* هستند من باب کم فروشی دارالخلافه که معمولی شده و قبح اوبکلی از میان برداشته شده. این هم يك بلای عظیم است از جهت اهل ولایت که هر چه هر کس بخواهد بگیرد لابد باید شرط بکند که تمام بده. در ولایت اسلام سواد اعظم پایتخت پادشاه دزدی بر ملا در عموم شهر که در هیچ بلاد از محروسه ایران معمول نیست، اگر هم باشد در سایر بلاد کم فروشی در سلسله خباز به هم می رسد و در سایر اصناف مذموم* است. لکن در دارالخلافه انتشار دارد [۴۸] و در دولتهای خارجه این قانون بکلی منسوخ است به تخصیص در مملکت روم.

[حاشیه: و قرارداد] ستد طهران چنان شده به تخصیص در مدت گرانی، هر چه را که بخری لابد کم است. بعد اگر در مقام مؤاخذه* بر آمدی که گوشت چارکی سه عباسی معمول است چرا هشت سیر دادی؟

جواب می گوید اگر تمام می خواهی چهار عباسی، چنانچه هر کسی هر چه بخواهد بگیرد بفروشد یک لفظ تمام ناتمام در میانه هست. پایان حاشیه. [چنانچه حکایت کرد آقا یوسف [از] تجار* قزوین که در اسلامبول یک روز در دست کنیز سیاهی زنبیل گوشت دیدم. شخصی رسید ظرف گوشت از دست سیاه گرفت و استفسار کرد چند گرفتی و بعد آورد در جایی کشید. با کنیز آمد پیش قصاب سخنی گفت و قصاب از عهد [ة] جواب عاجز شد و تازیانه برفرق او زد و رفت. بعد چند کس رسیدند* گردن قصاب را زدند. جهت معلوم کردم مذکور داشتند* پادشاه روم بود و قصاب گوشت را کم داده.

و بعد از چند مدت خودم قدری سبزی آلات از جهت خورش گرفته دیدم همان شخص رسید. به تندی ظرف* [را] از دست من گرفت به زبان عجم پرسید چند گرفتی؟ من رعایت احوال فروشنده را مرعی داشته صد دینار را عرض کردم یک شاهی و از فراست* چیزی معلوم او شد. تند نگاه کرد رفت. قدری به سبزی فروش نگاه کرد رفت و از حالت سبزی فروش چیزی باقی نماند. از من پرسید که چه گفت این شخص؟ جواب گذشته معلوم کردم. گفت خون مرا خریدی. هر چه قدر در این ولا هستی رعایت احوالات تو بر من لازم است.

بعد از مدت چند از مسجدی عبور می کردم دیدم شخصی مریض خوابیده* و همان شخص بر بالین او ایستاده نگاه می کند. بعد نشستن از مریض سؤال* کردند چه کسی؟ عرض کرد عسکرم. [۴۹] فرمود از اهل چه جا؟ عرض کرد از اهل حلب. * فرمودند مأموری* یا که به اختیار خود آمدی؟ عرض کرد مأموری* هستم. [پرسیدند] چند روز است که

مریضی و در اینجا بگاه او فتادی؟ عرض کرد یازده روز است. فرمود سرهنگت شما کیست؟ عرض کرد فلان. برخاسته* اشاره کرد مریض را برداشتند. و چند روز گذشت دیدم شخصی را کشتند [و] به دنبال استری بستند از بازار می برند. جهت کشتن او را از کسی سؤال* کردم. جواب داد که سرهنگی از سرباز مریض غفلت کرده پادشاه از حالت سرباز مریض مستحضر شدند مؤاخذه* کرده کشته [اند].

و در آن مدت [که] امیر مرحوم در ارز روم بوده شخصی حاکی حکایت کرد، در مراجعت از اسلامبول در ارز* روم خدمت امیر رسیدم. استفسار حالات کرد. این تفصیل به عرض ایشان رسانیدم. فرمودند آن شخص خونگاری روم بوده و شرح معروضی را امیر نوشتند.*

چنانچه در زمان تنگی نان از قرار نرخ گندم و حکم دیوان در قیمت نان کم فروشی ایشان در حالت اضطرار است، لکن بحسب قاعده [و] قانون انتظام دولتی بسیار صدمه به مملکت و رعیت وارد خواهد آمد. اینگونه بی اعتدالی در هیچ یک از دولتها نیست و بقاعده و ترتیب ما بسیار مذموم* است و داد [و] ستد خلق بکلی حرام است و خیر [و] برکت از خلق برداشته شده. این نحوست عظیم در خلق امر عجیب است [۵۰] که در نظرها قبح ندارد و خلق این عمل شنیع را سهل می شمارد و شرح صدمه او عریضه را گنجایش نیست.

[حاشیه: جزء* اعظم پریشانی رعیت جو کار مراتب مخارج سرباز است که هر ساله سرباز مأموری* از بی پرستاری در ولایات تفریط می شوند به تخصیص در دار الخلافه. در صورت تحقیق اکثری از خلق که تفریط می شود سرباز هستند و شرح آن عرضه داشت نمود. پایان حاشیه* .]

[حاشیه: حکایت - نزاع پوروس با دولت فرانسه از قرار تحقیق این است: گرفتاری و ابتذال فرانسه که ملت صد کرومی دهد از جهت رفاهیت دولت خود. اگر اغراق* نباشد دو هزار [و] صد خروار طلا می شود و تنگی ماکولات* در آن صفحات به شدتی است که مرغانه یکی یک تو مان. استغنائی رعیت ایشان به حدی است، با این همه ابتذال دولت و تنگی معیشت رعیت. پایان حاشیه.]

بلای چهارم

کثرت فقرای طهران و جبر حکام مباشرین

که خلق طهران مبتلا و مبتذل هستند در بیان کثرت فقرای طهران هستند که شب خلق در گیر و دار فقرا هستند و در هیچ دولت این نوع گدا به هر نمی رسد و در مملکت ایران هم دار الخلافه نسبت به سایر بلاد فقرای او از حد [و] حصر گذشته. الحال به نقد در دار الخلافه فقیر سائل* به کف بقدر پنجاه هزار کس هست و هر کس را در این باب با این رعیت سخنی باشد مدلل می شود و عموم این فقرا از اناث* [و] ذکور از ایلیات* از اکراد و اتراک هستند و اهل شهر کمتر به هم می رسد. و این پریشانی درین سلسله ای که مشهود است از ظاهر خلق از خشکسالی به ظهور رسیده، این غلط* مشهور است. این پریشا [نی] از جبر حکام و مباشرین است.

دلیل بر ثبوت عرایض این رعیت چنان است که اکثری از فقرا رعیت خالصه پادشاه هستند. چنانچه [سال] ماضی گذشته محصول آبی از حد گذشته بود و الحال هم غله* بقدر کفایت دو سال ممکن و موجود

است از جهت ارباب [و] ملاکین و این گدای مشهود تخم تقاوی نداشته پریشان شده، و یا اینکه قنات محل او خراب بوده متفرق و پریشان شده، و تعدی حکام مزید بر پریشانی او شده. چنانچه رسم ایران چنان است محلی که خراب شد از جهت او تخفیف [۵۱] حاصل نمی شود تا رعیت آن محل بکلی پریشان [و] متفرق بشود. در حالتی که آن محل لم یزرع واقع شد مالیات او را سرشکن می نمایند بر سایر محل. اگر استعداد دارد می دهد. اگر قوه ندارد او هم خراب می شود.

و قرار ایران چنان [است]: یا اهل محل و یا ضعیف همانقدر پریشانی از جهت ایشان حاصل شد و متفرق شدند، مثل از صد نفرده نفر تفریق، رسم این است مالیات آن نفر سرشکن آن نود نفر می شود. لابد ازین جهت سال دیگر از کثرت مالیات می شود هشتاد نفر [و] سرشکن می شود و همچنین است اگر یک نفر باقی بماند لابد باید مالیات صد نفری بدهد. به این وتیره رعیت پریشان [و] متفرق می شود. پس در حالت عدم آن صنف یا رعیت جو کار مالیات حواله به سالی می شود که معمور هستند. هم او را تغییر داده به کسر* فلان مثلاً اجازه داروغه، اگر به راست یا داروغ وصول نشود از صنف می گیرند به اسم کسر داروغه، والا تخفیف از دیوان صادر نمی شود.

دلیل - از برقراری کلاه ماهوت وضع کلاهدوز هر ولایتی نسبت به سابق مغشوش* شد و من باب ایشان از دیوان تخفیف حاصل نشد و در هر ولایت صد کلاهدوز شد بیست کلاهدوز و مالیات یک تومان شد ده تومان.

از جمله این رعیت اخلاص کیش اعلیحضرت در قزوین چند

سال چهل و پنج تومان مالیات یکک دکان کلاه دوزی داده آنچه در قوه بود سعی * شد که از دیوان تخفیف حاصل شود نشد، و این رعیت در حالت اضطرار [و] پریشانی شیرازة کسب خود از هم گسیخته پریشان [و] متفرق شدیم.

و همچنین است وضع عموم محروسه من باب مالیات که رعیت محروسه ده یکک مالیات بده نیستند و بعضی هر ساله از ده هزار تومان گرفته الی صد تومان راه مداخل دارند. لکن مالیات از ایشان [و] وصول نمی شود و بعضی عشر مداخل ایشان مالیات می شود. برخی آنچه مداخل بکنند دیوان از دست او می گیرد، یا بواسطه کسب یا بواسطه زرع.

اگر کاسب است به امثال این رعیت [۵۲] زیاد است، با کسب منسوخ شده که شایسته تخفیف رعایت باشد نه سزاوار این گونه تعدی که با زحمات کثیر بیچاره شصت تومان اندوخته را چهل [و] پنج تومان مالیات وصول شود.

اگر زارع باشد بیچاره جوکار آنچه از محصول او به وجود بیاید یا مواجب * سرباز می شود یا از جبر حکام [و] مباشر اندوخته او از دست رفته بنای گدائی می گذارد.

دلیل بر ثبوت صحت عرایض این جان نثار این است، در باب ابراز عریضه جات اربابان استحقاق به خاکپای مبارک که پادشاه روحنا فداه هیچ وقتی از این جهت آسایش ندارند. چنانچه مشهود است در هر جای از ممالک محروسه که شرف شمس حضور * مهر ظهوری طلوع یافت ابراز عریضه جات اربابان استحقاق از حد [و] حصر بیرون تافت و این قانون در هیچ دولت ممکن نیست و پادشاه ایشان کمال فراغ * و آسایش

دارد.

و در مرور عریضه جات مبرهن می شود اکثری از تعدی مالیات پادشاه است که حکام با تحمیلات زیاده از حد از رعیت بیچاره مطالبه می نمایند.

[حاشیه: در صورت تحقیق رسم دولتهای خارجه چنان است: در عرض سال از یکک بلاد معتبرایشان ده عریضه ابراز نمی شود به دولت و اگر هم شود من باب تعدی حکام و مالیات نیست بلکه امری وقوع یافته که حکم او در احکام دیوانخانه مذکور نشده و پادشاه کمال آسایش دارد. پایان حاشیه.]

مقدمهٔ چهارم

در بیان حکام ولایات است
در حالت مأموریت*

و رسم دولت ایران چنان است که حاکم که به ولایت مأموریت* به هم رسانند قرار پیشکش دارند که دولت ایران از قرار استعداد هر ولایت از ایشان اخذ می نماید. [۵۳]

در دولتهای خارجه این قانون را «رعیت فروشی» می گویند، به دلیل اینکه حاکم منصوب* همانقدر که پیشکش داده قلب او در گرفتن اجحافات قوی می شود. اگر پادشاه خیال رعایت رعیت داشت* البته پیشکش نمی گرفت* بلکه خود حاکم مأمور* می خواست* به اختیار خود به دیوان اعلی خدمتی کرده باشد و جهی به رسم «ولیمهٔ حکومت»

به دولت خدمت کرده باشد. چنین حاکم خائن هستند. البته بحسب قاعده انصاف مقصر دولت هست.

[حاشیه: واضح است هر اوقات عاملین ایران بجز از مواجب دولتی به هیچ اسم [و] رسم از خلق چیزی نگرفتند * رعیت آسوده و مملکت آباد می شود. چنانچه در دولتهای خارجه این قانون رشوه [است] پیشکش نیست. مخارج اولیاء دولت از مواجب پادشاه است و در محروسه ایشان آنچه احکام در دیوانخانهها جاری می شود ده یک او مال پادشاه است. پایان حاشیه.]

حکایت

بر ثبوت مدعا - که شخصی طهرانی حکایت کرد در سفر * مکه معظمه یکی از حمله * دارهای راه مکه حاجی عثمان نام [را] تنخواه در عرض راه لازم شد. بعنوان قرض هفتصد پنجاه تومان گرفت در مراجعت به مدینه طیبه بدهد و در مراجعت به مدینه طیبه مطالبه تنخواه شد و مدعی منکر بر عدم معامله. و اکثری از اهل حاج از این معامله اطلاع داشته در محکمه شرع حضور * یافتند * اقامه شهادت شد به دلیل آیه «ولا تکتبوا الشهادة» و «اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبة» حکم از قاضی مدینه صادر گردید و تنخواه حاجی طهرانی تماماً دریافت شد و نیز حاجی [۵۴] نظر به قواعد اهل شرع ایران به رسم تعارف یک طاقه شال و بعضی از سوقات ایران خدمت قاضی ارسال کرد * و قاضی بعد از تحقیق بر آشفت و فرستاد مدعی [را] حاضر کردند ناسخ حکم داد و عذر بسیاری از حاجی عثمان خواستند *

که حق با تو بوده ، تو مدیون نبودی . برو تنخواه خود را مطالبه کن و بعد حضرات اهل حاج مطلع شدند* آمدند خدمت قاضی که ما این تنخواه را در عرض راه به استحضار ضد نفر اهل حاج دادیم و اقامه شهادت شد و حکم از شما صادر شد برحقیقت ، چگونه بر شما یقین شد که حق با ما نبوده ؟ قاضی جواب دادند اگر حق با شما بود پیشکش لازم نبود. پس یقین حاصل می شود حق با شما نبوده . از هر راه سخن گفته شد مقصود به عمل نیامد . آخر الامر* حقیقت مطلب گفتند که عمل به صداقت بوده مادروغ* نگفتیم و این تعارف [و] پیشکش رسم قاضی ایرانی است. ما هم به قواعد خود ایران رفتار کردیم. چونکه رشوه و پیشکش گرفتن در ولایات مامعمول است لابد از آن قرار رفتار کردیم.

چنانچه واضح است این قانون رعیت ایران را تمام کرده و مملکت را بیقدر* و بدنام [کرده است]. به دلیل اینکه این قانون اگر شایسته بود سایر دولتها ازین قرار رفتار می کردند و حاکم منصوب* ده هزار تومان داده که پنجاه هزار تومان بگیرد، این ده هزار تومان محل اعتبار [و] اطمینان شده. واضح است اگر پادشاه می خواست به رعیت [۵۵] تعدی نشود تخفیف حاصل می شد از جهت رعیت، با وجود آنکه گنجایش دارد این پیشکش را پادشاه از خود رعیت دریافت نماید که صدمه ای به رعیت وارد نیاید بلکه تخفیفی هم حاصل شود ، هر ساله بقدر ده کرور تفاوت عمل دیوان بشود و ده کرور منفعت رعیت باشد. به دلیل اینکه در ایران رعیت باقی نمانده آنچه مشهود می شود کلاً رعیت بیکاره هستند.

ثلث اهالی ایران فقیر سائل * به کف هستند.

و ثلث دیگر بدل فقیر هستند از قبیل درویش، سقا، فعله و لوتی و بعضی از کارهای لغو * مثل آش فروشی، حلوا فروشی، ازین خوراکیها * که باعث افتضاح مملکت است.

[حاشیه: و قرار لوطیهای ایران چنان است که همه روزاستفسار می نمایند از زنهایی که قابله هستند که ببینند در ولایت کجا عروسی شده و زن کی فارغ * شده. به همانقدر که معلوم شد در خانه‌ای که عروسی [بوده] یا وضع حمل شده بیچاره کاسب [و] فعله که زن او فارغ شده آرام ندارد و آنچه در ولایت ازین قبیل هستند می آیند. اگر بخوانند چیزی ندهند و نداشته باشند سخنانی می گویند که هر یک باریک شتر مست است. چه بسیار مشهود بوده است که اموال مردم، در خانه ریخته به سرقت می برزد و به همه جهت کاسب بیچاره را رسوا می نمایند. این فسادها از بیکاری رعیت به ظهور می رسد. پایان حاشیه.]

و ثلث دیگر حضرات ملا و خوانین و کسبه و تجار و نوکر هستند.

لکن رعیت دول خارجه سه جور بیش نیستند:

اول اهل صنایع،

دوم ارباب، ملاکین و اعیان ایشان بقدر قلیل،

سوم نوکر باب.

از این سه قسم بیرون رعیت، رعیت ندارند. و در عموم مملکت ایشان یک نفر سقا، درویش ندارند و این نوع کاسبیهای لغو * در مملکت ایشان به ظهور نمی رسد و نوکری که غیر دفتری باشد کمتر در مملکت ایشان است.

شرح عمله‌جات شلتاق حکام ولایات که مواجب [و] جیره ندارند

چنانچه رسم ایران چنان است حاکم به ولایتی مأمور * شد اقل پانصد * عمله در دستگاه او به هم می‌رسد و آن پیشکش که از او دریافت شد هر یک از عمله‌جات او به فراخور [۵۶] منصب خود از آن پیشکش به حاکم خدمت می‌نمایند، از جمله فراشباشی به فراخور استعداد ولایتی پیشکش می‌دهد، یا هزار تومان، بیشتر کمتر، می‌دهد و فراشباشی هم در سلسله‌عمله خود تقسیم می‌نماید، هر یک به فراخور منصب.

و این فقره واضح است که فراش حکام دستی می‌دهند و جیره مواجب ندارند و هر یک از ایشان لابد صد تومان الی پانصد * تومان مخارج دارند و این مخارج لابد باید به هر اسم [و] رسم باشد از رعیت بیچاره وصول بشود.

و همچنین است عمل کل مباشرین که پیشکش دارند از خالصه و بلوکات آن ده هزار تومان که پادشاه از حاکم پیشکش گرفت به قاعده معروض صد هزار تومان از رعیت وصول می‌شود.

و قرار حکام دولتهای خارجه چنان است. عمله‌جات وضع ندارند و تعدی از ایشان به ظهور نمی‌رسد و عمل رعیت به ایشان رجوع می‌شود. از روی قواعد دیوانخانه احکام جاری می‌شود. اگر تعارف رعیت بخواهد به حاکم قدر قلیل بدهد باید در کتابچه ثبت * نماید که من به اختیار خود تعارف دادم نه اینکه حاکم از من خواهش کرد.

[حاشیه: اگر چنانچه دیوانخانه‌ها به قواعد دول خارجه برقرار شود که هر بلاد یکی باشد، هزار نفر حکمران نباشد و چوب [و] فلک به کار نبرد چنان رفاهیت در رعیت به هم می‌رسد که در مدت قلیل کلاً متمول شوند و ده یکم هم دعاوی که رجوع به دیوان می‌شود مال پادشاه می‌باشد. بقدر پنج کرور مال پادشاه در هدر است. پایان حاشیه.]

و آنچه عمل در دیوانخانه گذشت ده یکم او مال پادشاه است، دخل به حاکم ندارد و حاکم مستحق مواجب دولتی هست و سالی چند کرور مداخل پادشاه ازین جهت است. و قرار حکام ایران چنان است هر یک ده هزار تومان مواجب دارند و مداخل ده یکم [۵۷] دیوانخانه مال ایشان است. و جریمه آنچه بتوانند از خلق می‌گیرند و تحمیلات تومانی فلان قدر از رعیت بیچاره دریافت می‌شود و حق الحکومه علیحده* از رعیت وصول می‌شود و خالصه پادشاه را خراب می‌نمایند و فراشهای ایشان آنچه بتوانند از خلق شلتاق می‌نمایند.

با وجود تفصیل معروض در هر ولایت اقل پنجاه جا چوب [و] فلک کار می‌رود: از کداخدیان، مباشرین، اعیان، اربابان، مالکین. و در دولتهای خارجه دیوانخانه یکی و احکام یکی [است] و صد دینار به کسی تعدی نمی‌شود.

حکایت حاکم شیروان و شرح رعایت او به رعیت

و حاکم شیروان استفسار کرد از کسی که باغ انگوری را دیده و انگور او را بخرند از جهت حاکم. معروض داشتند که فلان کس یک

قطعه باغ انگور دارد [که] در شیروان منحصر است.
 و حاکم آن صاحب باغ را اخطار نمودند و از [او] استفسار کرد که
 چنین باغی داری؟ معروض داشت بلی. گفت خیال فروش انگور او را
 داری یا خود لازم داری؟ عرض کرد زیاده است، هر ساله می فروشم.
 کتابچه را پیش او گذارد که بنویس که فلان قدر حاصل باغ خود را به
 اختیار می فروشم به فلان قیمت و فلان قدر هم انعام حاکم به من داد.

مقدمه پنجم

در بیان اشخاصی که از پادشاه مواجب و وظیفه دارند
 از جهت محارست رعیت

برعکس همیشه اوقات باعث خرابی رعیت هستند و راهنما [۵۸]
 به حاکم مأمور* هستند و بعضی راه مداخل ولایتی را حاکم مطلع
 نمی شود. اول با این حضرات راه بهم رسانیده بعد ایشان آنچه راه مداخل
 در ولایت باشد به حاکم معلوم می نمایند و بعضی را من باب اطمینان
 حاکم شراکت می نمایند. و این نوع حضرات در عموم بلاد ایران هستند
 و جزء اعظم پریشانی ایران از این جماعت است، و شرح فساد ایشان
 عریضه را گنجایش ندارد. مثل این حضرات مثل سگ چوپانی است که
 با گرگ ماده راه بهم رسانیده.

از جمله شریک حکام یکی در قزوین هست، پناه بر خداوند،
 چقدر رعیت پادشاه از دست او آزار کشیدند. و شرح صدمه او نسبت به

رعیت از حد [و] حصر گذشته. لکن برعکس او میرزا اسمعیل خان وکیل رعایا، امروز در محروسه ایران در رعیت پرستی عدیل و نظیر ندارد. اگر محارست او نبود رعیت قزوین بکلی از دست رفته بود. اگر چنانچه عموم محارسین محروسه به قواعد میرزا اسمعیل خان رفتار نمایند به هیچ وجه عریضه از اربابان استحقاق نسبت به دولت ابد ملت ابراز نمی شود و کمال آسایش ازین جهت از جهت پادشاه روحنا [فداه] ممکن است و بر پادشاه اسلام پناه لازم است رعایت احوال چنین خدمتگزار اخلاص کیش باطنی، و همچنین است دفع [۵۹] شر سائرین از رعیت خود نمودن.

فصل سوم

در بیان ورشکست اهالی مشمول برشش (مقدمه)

مقدمه اول

سال گذشته در دارالخلافه ورشکست از حد گذشت و یازده نفر از ماهوت فروش شکستند*، هر یک ده هزار تومان کم و یا بیشتر، و این رسم در دول خارجه معمول نیست مگر به ندرت. آن هم دولت باید از عمل او مستحضر باشد که چه باعث رفع غائله* می شود که تادیگران ور نشکنند.

[حاشیه: الحال بنقد در تجارتخانه ایران ده یک سالم نیستند. عموم ایشان پریشان باطنی هستند. عمل تجار ایران شبیه آجور بازی اطفال هست که صد آجور مقرون یکدیگر راست برپا می دارند. بعد

یکی از آجور ایستاده را از کله پا می‌زنند و سایرین به ردیف به هم می‌خورند می‌افتند در روی یکدیگر. به قاعده یکی از آجور [ها] پا خورده لکن به صدمه یکی همه بالای هم ریختند. همچنین است مثل تجاری که می‌شکنند. پایان حاشیه]

لکن این فقره چنان هجوم به هم رسانیده که قبح او بکلی از میان برداشته شده، مثل کم فروشی طهران که باعث بدنامی دولت شده آن‌هم به چندین جهت است.

جهت اول قرار مال فرنگ این است. مال او هر زوزی نرخ تازه‌ای حمل ایران می‌شود. چنانچه واضح است امروز مال فرنگ وارد شد بیچاره اهل ایران او را می‌خرند به قیمت اعلی به وعده مشخص و چند روز از این مقدمه گذشته بارخانه از کارخانه دیگری وارد می‌شود طرح * دیگر در قیمت مناسبتر. بعد می‌روند او را هم می‌خرند که ضرر معامله اول پر شود و همچنین است طرح * تازه، رنگ تازه، چنانچه همه روزه مشهود است. بعد لابد باید به ضرر فروخته شود.

و قحطی پول در ایران چنان اسبابی فراهم آورده. نقدفروشی [۶۰] بکلی منسوخ شد. چنانچه الحال بنقد یکی در دارالخلافه از تجار [و] کسبه بقدر بیست کرور مطالبات از اولیاء دولت دارند و هیچ‌یک از مطالبات معروضی مقرون به اجابت نیست و مطالبات سایرین همچنین است.

دلیل بر ثبوت مدعا: [ی] ماهوت فروش و تجاری که ورشکست می‌شود: از جمله یکی در سرای حاجب‌الدوله شصت هزار تومان شکسته است. واضح است افراط چنین شخص ده هزار تومان بیش نخواهد

بود و پنجاه هزار تومان دیگر ائبته ضرر جنس و مطالبات است.
 از جمله الحال طهران مجسم * شده از شمع گچی و قند اسلامبولی
 و چائی و سماوار و اسباب چراغ که رعیت ایران را گدا [ی] فنا فی الله *
 کرد و آنچه صدمه به رعیت و مملکت وارد بیاید از صدمه اشیا غیر
 ممالک است .

مقدمه دوم

در کیفیت گمرک مال غیر ممالک در بازار مکاره

چنانچه در فصل اول معروض داشته که اشیا غیر در ممالک روس
 راه ندارد. اگر محارسین بگیرند لابد آتش می زنند به هر قیمت باشد
 و حامل مورد مؤاخذه * دولتی نخواهد بود مگر اشیا ایران گمرک زیاده
 دارد لکن مانعی نیست. آن هم به تدلیس مال فرنگ بد نام شد. قدر قلیل
 ارسال می شود. از جمله قرار ایشان چنان است [۶۱] در مدت بازار
 مکاره آنچه اشیا از هر جانب بیاید مانع نیست. دلیل اینکه اگر مانعی
 باشد بازار مکاره نمی ماند. بازار مکاره بواسطه همین اشیا غیر است.
 لکن قراری در گمرک گذارده که سالی دو کرور منفعت دولت
 حاصل می شود و قرار این است بجز از اشیا ایران مال فرنگ یک من تبریز
 دو تومان گمرک [بگیرند] هر چه باشد. اگر در حالت صرفه حامل است بار
 گمرک پادشاه بار شده. اگر چنانچه من باب گمرک از جهت حامل نقصان

دارد قطع اشیاء غیر از ممالک او می شود و در حالت اضطرار رعیت لابد در مملکت خود برقرار می شود. چنانچه قند اسلامبول چند سال بود در ایران مجهول القدر شده در قیمت از قند یزدی مناسبتر [بود]. به این واسطه آنچه قناد بود در یزد شکستند * . در صورت تحقیق امسال * بواسطه گرانی قند اسلامبول از یزدی گرانتر شده به این واسطه قناد ایران روی کار آمده.

و همین است قطع اشیاء غیر در ممالک محروسه بشود عموم اشیاء در خود ایران ممکن [و] موجود است و مدت قلیل عموم رعیت متمول می شوند. اگر بجهت گمرک نقصان به دولت وارد بیاید اسبابی فراهم خواهد آمد که هر ساله از برقراری گمرک سابق یکک کرو را اضافه باشد، بدون اینکه صد دینار به کسی اجحاف وارد بیاید. لکن قدری انتظام [۶۲] لازم است و شرح او این عریضه گنجایش ندارد.

به دلیل اینکه الحال ثلث گمرک از بینظمی وصول نمی شود یکک ایران قرار گمرک بغداد نمی دهد. آن هم مثل اخذ مالیات است. از ده یکک رعیت وصول می شود و گمرک ایران بسیار افراط [و] تفریط می شود. [نه] مثل دول خارجه که از روی قاعده عمل می نمایند و صد دینار او به هدر نرود.

مقدمه سوم

در بیان قطع دزدی در ممالک محروسه است
و انتظام گمرک در مال اشیاء غیر ممالک است
آن هم مرتب است بر چند مقدمه

مقدمه اول - قرار پادشاه ایران روحنا فدا [ه] چنان است از دو طایفه

نمی‌گذرد: یکی سارق، یکی قاتل. هر يك از این [دو] طایفه را به پادشاه رسانیدند کشته خواهند شد. با وجود این نظم در حق این دو طایفه، همه روزه در محروسه هم قتل نفس می‌شود و دزدی هم از حد [و] حصر بیرون است. و در دول خارجه این قانون کشتن معمول نیست، لکن قتل نفس و دزدی در محروسه ایشان به هم نمی‌رسد. دلیل بر انتظام ایشان این است تنبیه‌هایی که در حق قاتل و دزد در احکام ایشان جاری است اگر ده کرور شخص قاتل مایه‌گذار احکام در حق او مجری خواهد بود. همچنین سایر تنبیهات ایشان.

لکن قرار دولت ایران چنان است اگر بعضی از مقصرین دولت [۶۳] لابد به پادشاه رسید احتمال دارد تنبیهات در حق او جاری شود. چنانچه حضرات سارقین بر چند قسم هستند از اترک [و] اکراد و ایلیات * و اهل شهری و سارقین اکراد [و] ایلیات * دزدی نخواهند کرد مگر به اطمینان سر کرده ایل * خود.

و در محروسه روزی نیست که قتل نفس نشود. در بیرونها هم که مال مردم را می‌برند و هم صاحبان او را می‌کشند به دلیل واضح در ابراز عریضه جات در دیوانخانه‌ها، او را هم بعضی که قابل دیوانخانه باشد ابراز می‌شود. و اکثری مال و صاحب او بکلی مفقود اثر می‌شود. آنکه مکشوف بشود چقدر سعی دارد و البته او نخواهد گذارد به پادشاه و قراری در باطن با حاکم ولایت رفع رجوع می‌شود. صد يك دزد ایران قصاص نمی‌شود. بلکه هزار يك قصاص نمی‌شود.

اگر دزد شهری باشد البته با یکی از کدخدایان و یا عمال و اولیاء در خانه حاکم شریک است، والا کار او از پیش نخواهد رفت.

اگر دزد *روز است از جیب بروکش روزن لابد با آدم کدخدا و داروغه شریک هستند. چنانچه به نقد الحال در طهران دزدیهای کوچک از آفتابه، [۶۴] قلیان، رخوت، سربند، فرش اطاق * دم، بوقچه سردست البته همه روزه صد جا دویست جا می شود.

دلیل بر ثبوت عرایض این این رعیت است، اگر شخص سارق و قاتل کمال قلت عقل داشته باشد و بریقین او بیفزاید * در هر حال گرفتار شد تنبیهات در حق او جاری می شود و مال [و] جان او به هدر نخواهد * رفت، البته مرتکب نخواهد شد. لکن با کمال اطمینان از صد نفر می بیند که ده نفر قصاص و نود دانه دیگر خلاص می شود. او هم به اطمینان اینکه بلکه من هم از آن نود نفر خلاص شده باشم یا به توسط حاکم و اولیاء او، یا به توسط فراشبازی و کدخدا و داروغه و کلانتر. چنانچه مشهود شد کلانتر سابق که قصاص شد با عموم سارقین شراکت داشت هریک را که گرفتار می کرد در شرکت اختلاف ورزیده .

پس یقین حاصل می شود در دولتهای خارجه با وجود اینکه تنبیهات ایشان نیست به ایران سهلترست و اختلاف هم کمترست، او هم به دو جهت است:

جهت اول احکام تنبیهات در محروسه خود یکی است و دیوانخانه از جانب دولت در هر بلاد یکی است و چوب [و] فلک یکی. به دلیل اینکه داروغه [و] کدخدا و سایرین نمی توانند به خواهش طبع با مقصرین دولت رفتار [۶۵] [کنند]، و این اغتشاش و بینظمی در ایران این همه صدمه به دولت و رعیت وارد می آورد جهت این است که احکامات چوب [و] فلک متعدد است .

و جهت دوم دول خارجه این است ولایات محروسه ایشان برج [و] بارو معمور و در دروازه‌ها محارسین مسلط هستند. به دلیل اینکه آنچه دزدی در شهر بشود واضح است، در خود آن مصرف نمی‌شود، مال طهران در اصفهان، مال اصفهان در طهران، و همچنین است مال بیرون در شهر و مال شهر در بیرون.

و در کتابچه قانون این تفصیل [را] به قاعده معروف داشته و قرار مدار با امیرکبیر چنان بود من باب گمرک و قطع دزدی، تعمیر برج [و] بارو [ی] ولایات و علامت منزل و «باشبرد» در دروازه‌ها و محارسین منزل به منزل و تحقیق در امورات خلق و من باب علیق مترددین که رفاهیت رغبت و منفعت دولت است هر ساله بقدر دو کرور، و هیچکس نمی‌تواند بدون راه که علامت دولتی درو قرار شده عبور نماید و شرح قرار مدار و تنبیهات عریضه را گنجایش ندارد.

[حاشیه: اگر چنانچه قرار تعمیر برج [و] باروی] محروسه برقرار [شود] و بدون «باشبرد» کسی داخل [و] خارج نشود و علامت منازل بقاعده برقرار شود کمال رفاهیت در رعیت [حاصل می‌شود]. پایان حاشیه] و قرار دروازه این است: هر کسی بخواهد خارج بشود آنچه با خود دارد باید صورت [۶۶] بشود به کاغذی که علامت دولتی دارد و به هر جا که می‌خواهد برود و محارس در کتابچه ثبت * نماید، و «باشبرد» را برداشته می‌برد به قزوین. اگر مال دزدی درو هست ثبت شده در «باشبرد» و کتابچه محارس شهری. اگر او بخواهد اختلاف نماید برود به قم، در منزل اول «باشبرد» او را دیده به اسم قزوین است خلاف او ظاهرست [و] تنبیهات در حق [او] جاری است. اگر بخواهد

بیراهه برود او را هم قراری هست که گرفتار می‌شود به قاعده‌ای که معروض خواهد* شد و یا در دخول به ولایت دیگر در ملاحظه «باشبرد» او که صحه محارسین منازل ندارد اگر مال دزدی داشته باشد یا نوکر مال آقا را دزدیده فرار کرده در دروازه‌ها تحقیق کرده از کتابچه محارس معلوم می‌شود که به کدام ولایت رفته منزل به منزل تصدیق «باشبرد» از محارسین معلوم می‌شود و به خط مستقیم در هر جا باشد گرفتار است.

و همچنین است عمل گمرک، چنانچه در قزوین و باغستان او بدون حصار است و این قانون در هیچ مملکت نیست و بواسطه اینکه برج [و] بار معمور نیست، ثلث محصول باغستان دستگیر نمی‌شود. به دلیل اینکه مخروبی قزوین زیاده از صدمه اگراد اوست و فساد اگراد هم واضح است. [۶۷] شبها دزدی شهر، روزها کیسه‌بری. زمستان هیزم* باغستان بحد افراط و تابستان محصول خلق را بکلی می‌برند. به دلیل اینکه فساد ایشان ظاهر شد، چند وقت پیش از این بهانه گرفتن تنگی نان را و خبائت خباز را هجوم* عام کردند* ریختند در بازار. بکلی مال مردم را تاخت کردند*. چنانچه در گرانی همچنین حرکت از این طایفه به شهود رسید. حاجی عبدالله حاکم را از شهر بیرون کردند* و ریختند بازار دکان را تاخت کردند* و به تقلید ایشان بود که در طهران اجامر [و] او باش هجوم* عام کردند*.

و اگر تعدی این طایفه به باغستان قزوین نبود باغستان قزوین کفایت اهل شهر می‌کرد و صدمه این طایفه نسبت به قزوین صد کتاب می‌شود. دلیل برفساد ایشان این است. طبق* نسق ایشان با حاکم نیست

به امر ... ایشان است، باطناً حمایت * دارد.

و گذشته از اکرادشهری [و] بیرونی فسادهای کلی از اجامر [و] اوباش به ظهور می‌رسد بواسطه معمور نبودن برج [و] باروی شهر. به دلیل اینکه اکثری از اوقات ایلیات * دور شهری شب بیراهه داخل شهر شده و چند خانه را به سرقت می‌برند و در بیرون شهر از روی صبر انتخاب کرد [ه] بعضی را با خود می‌برند [۶۸] و هر یک قابل بردن نیست می‌گذارند.

[حاشیه: شرحی در بیان اینکه سه چیز در محروسه بود که قدر او مجهول بود و در حالت ضرورت مبرهن شد که چقدرها به درد رعیت و مملکت می‌خورد.

از جمله اهریشم رشت است در صورت او نصف رعیت ایران از صدمه او بی‌پای شدند. چنانچه شرح * صدمه زیاده ازین رساله است که اولیاء ایران در مواظبت او نکوشیدند و در این چند سال در حالت اضطراب در دولت روم، در مصر در کنار رود نیل محل نوغان * برقرار کرده و خوب شده. و قرار اهالی ایران چنان است: اشیاء مستمری و مستغلی * را در حالت اهمال و بی‌مبالاتی * ایشان معدوم نمایند.

و قرار دولتهای خارجه چنان است: اشیایی که در محل ایشان امکان ندارد در حالت مواظبت و کوشش او لابد برقرار می‌نمایند در هر حال. پایان حاشیه.]

[شرحی در بیان تریاک یزد است که از توران حمل چین [و] خطا می‌شود و در سابق در ترقی تریاک ایران در چین [و] خطا یک من سیصد تومان باشد و در ایران [به] یکصد و بیست تومان رسید

در حالت ترقی تریاک از آن زمان اهالی ایران بنای قلابی تریاک گذاردند به حدی که در يك نخروار تریاک پنج من خالص ندارد. جزو دیگر داخل می کنند. اجزاء داخل تریاک شکر سرخ، شمع، حنظل*، صبر زرد و سایر اشیاء، چنانچه بکلی از دول خارجه و اخورده. از جمله در بنیانی* چند سال است عمل می آورند.

شرحی در بیان باغستان قزوین که هر ساله بقدر يك کرور کشمش حمل حاجی طرخان* می شد. چند سال آب نخورد قدر او معلوم شد که رعیت او بکلی از پا درآمدند و شرح او عریضه گنجایش ندارد. پایان حاشیه.]

اگر چنانچه برج [وبا] [روی] شهر محفوظ باشد کمال امنیت از بعضی جهات حاصل است و واضح است به همه جهت تعمیر ولایات، از جمله شرحی در بیان محارست عمارات دولتی که در ولایات هست که همه مخارج از پادشاه می گیرند و به قاعده مخارج مصرف نمی شود، و آن مخارج جزئی اگر بشود آن هم به کدخدایان محله حواله شده بیگار، عمله و بنا [و] نجار و کدخدای محله هم ده تومان را صد تومان از محل می گیرد، با وجود این صدمات از بی اعتدالی از جهت دیگر خراب است. چنانچه در قزوین در مدت سه چهار سال حکومت رکن الدوله* بقدر دو بیست هزار تومان عمارت برپا کرد و در این مدت به دفعات از بی اعتدالی حکام خراب شد، و این محارست دخلی به حاکم ندارد با کدخدایان [است] که اهل ولایت هستند محارست نمایند ملک پادشاه را که باعث رفاهیت رعیت هست. و شرح نظم دولتخانه های محروسه

که باید همیشه معمور باشد عریضه گنجایش ندارد.

شرحی در بیان رفع کثافات* و عفونت از بلاد محروسه
به تخصیص دارالخلافه که رشک ممالک است

و هر ساله در اقتضاء* فصل، کثافات* و عفونت شهر مزید بر علت
شده هممه ناخوشی برپا می دارد. دلیل بر حقانیت عریض این جان نثار*
این است که اکثری از سالها [۶۹] نمو این غائله* ناخوشی از مکه
معظمه تولید می شود و حکمای فریقین اتفاق دارند که از عفونت تولید
می شود و عفونت از هوا تولید می شود. لکن عفونت و نحوست ستاره
معمول نخواهد بود و این معمولی در مکه معظمه آن هم در توقف اهل
حاج است. از کثرت ناس و عفونت قربانی مزید بر علت هوا شده
فساد از او ظاهر می شود و بعد از ابراز از مکه معظمه در مملکت روم
توطن* او در اسلامبول است. او هم از کثافات* و بخارات شهر است [که]
از کثرت ناس تولید می شود.

دلیل دیگر، اگر مختص از هوا تولید شود لابد باید در شام اول
ابراز شود، و لکن در شام ابراز نمی شود. با وجود اینکه هوای شام با
اسلامبول به یک درجه است، لکن جهت این است [که] در عالم بلادی در
صفا و پاکیزه تر از شام نیست. شرح پاکیزه بودن و صفای شام عریضه
گنجایش ندارد.

و همچنین است وضع دارالخلافه از کثرت ناس و کثافات و
عفونت و بخارات در جنب اسلامبول به یک درجه بلکه در بعضی کثافات

برتری دارد، آن هم به چندین جهات. معروض این رعیت نه این است، بعضی اماکن و معبرها به نظر همایون رسیده.

جهت اول: خانه‌های طهران محقر و جمعیت زیاده از قاعده [است] و خانه‌ای نیست از خانه رعیتی که داخل [۷۰] بشوی عفونت از او ظاهر نشود. من باب محل کثافات* که بغیر قاعده ساخته‌اند*، و یکی از حکمای دول خارجه دلیل من باب ابراز این غائله* [را] بجز از ساختن بغیر قاعده محل کثافات شهر ندانست.

جهت دیگر: جزء* اعظم کثافات* شهر این است. خانه‌ای نیست در دارالخلافت که آبنما نداشته باشد و نیست آبنما در خانه‌ای که متعفن نباشد و عفونت [آن] بدترین عفونات است. اول اینکه لازمه آب این است در شدت گرما و چند روز آفتاب تا باید متعفن می‌شود. آبهای جاری طهران واضح است، و کثرت ناس در خانه‌ها [که] لا بد اشیاء کثیف* خود را در خانه‌ها با آن [آب] ایستاده تطهیر کنند.

جهت دیگر: آنچه خاکروبه در خانه‌ها به هم رسد شبها در خلوت می‌ریزند در میان نهرهای آب و روز قدم به قدم آنچه اشیاء کثیف* در خانه‌ها [ست] زنها در آب جاری می‌شویند.

و رسم این ولایت است است از کثرت غربا متفرقه طفلها را در قنடைه بزرگ می‌نمایند و اشیاء کثیف* طفل را به دفعات شب [و] روز جمع کرده در هفته یکبار می‌شود در آبهای جاری می‌شویند و از این جهت قرار بر این شد که نهرها را مسقف* نمایند و بقدریک که در مخارج نهرها نشود کلا را به طریقی مسقف* کردند که اکثری مردرو بود و از بی انتظامی اهالی شهر در این مدت قلیل عموم نهرها مخروبه تا بحد سقف* لجن شده [۷۱]

و آن نهرها [ی] پر لجن [و] خاک رو به لابد اهل ولایت باید از آن آبها مشروب باشند. و الحال مشهود است نهرها [ئی] که شش ماه قبل را که مسقف* ساختند کلا را بر چیده تنقیه می نمایند و از عفونت آن نهرها خلق از عبور باز ماندند. واضح است حالت مشروبین که باعث فساد کلیه در امزجه خلق از این جهت است، به دلیل آیه «ومن الماء کل شیء حی» . و این عملجات احتساب که بر قرار شده مثل سایر انتظامات ایران است . مخارج از کیسه پادشاه به هدر می رود و قرار مواظبین صفای* شهر نه این است.

اول اینکه حضرات مواظبین عمده محتسب باید مال هر گذری از اهل او باشد و معقولترین خلق به همه جهت و متدین باشد، و الحال این حضرات مردودترین خلق [اند] که به هیچ در خانه راه نداشته اند لابد فراش احتساب شدند و یک نفر معقول در این سلسله ممکن نیست و پست ترین خلق* هستند و اکثری در خانه ها شب [و] روز دزدی واقع شود از این حضرات ابراز می شود. به دلیل اینکه از دیوان لباس نشانی بایک قبضه قداره داده اند. لباس که از هم ریخته و نشان و قداره هر ساعت به یکجا در گرو* است. و یا اینکه گرو دکان بقال [و] دیزی پز هست و تا به حال مخارج پادشاه [۷۲] به این نهج ضایع نشده بود.

قرار صفای شهر و رفع جمیع کثافات* از قرار معروضی است که عموم خانه های طهران بازدید شده قیمت شود از روی طومار* و از قیمت خانه ها کسانی چند بر قرار شده که مخارج ایشان از روی تومان شمار بر قرار شود که شرح او عریضه گنجایش ندارد، و شبها هم کشیک خانه ها در حالت بیکاری که خواب* نروند عموم کوچه ها [را]

جاروب نمایند. هر محل آب ممکن موجود هست به دفعات آب پاشند که روز تا شب رطوبت* او زایل نشده گردد از او ساطع نشود. چنانچه در خشکی و گرمای طهران گرد [و] خاک يك عذاب الیم است از جهت خلق، و صبح خلق برخاسته کوچه‌ها آب [و] جاروب شده مثل بهشت می‌شود و هوای شهر بر می‌گردد و در آن کوچه‌ها که آب همیشه ممکن نیست حمل آبی بر قرار شود که چند روز کفایت کند که تا نوبه آب محتاج نباشند. و نهرها را تنقیه کرده که هر چند قدم که چاهچه است در بچه معتبر گذارند و مقل شود و کلید او در نزد محارسین باشد، در حد ششون* خود که آب افراط [و] تفریط نشود. و اختیار آب هر گذری با محارس آن گذر هست از روی قیمت خانه که ساعت شما در طومار* ثبت* می‌شود و کسی قادر نباشد که از اهل گذر که تصرف در آب نماید.

[حاشیه: والحال این مواظبین من باب بهانه کار خود قراری با صاحبخانه‌ها دارند. هر يك از صاحبخانه‌ها باطناً چیزی داد گاهی آن* را يك سر هم می‌زنند، بدتر گرد [و] خاک کوچه‌ها خلق را آزار می‌نماید و هر کس در دادن هفتگی اهمال* ورزید قرار ایشان این است آنچه خاکروبه دارند می‌ریزند در آستانه در او. پایان حاشیه.]

و محارسین شب از جهت خود فانوس چراغخانه بر قرار نمایند که دستور العمل او عریضه گنجایش ندارد. شب [و] روز چنان محارست داشته باشند که مرغی از خانه به خانه‌ای رود ملتفت* باشند و محارسین هر گذری فرد نباشند یا دو یا سه نفر متفق باشند. شب [و] روز از جهت خواب* و بیداری.

و فقرا از زن [و] مرد به رسم گدائی مال خلق را به سرقت می برند و بعضی از سارقین از بوق حمام الی چهار ساعت از شب گذشته در کوچه ها گردش می کنند. هر اوقات به هر جائی که فرصت یافتند* می برند. چنانچه در طلوع فجر مردم در خانه ها باز می کنند می روند یا مسجد و یا حمام، شخص سارق در گردش هست و کسی نمی شناسد. داخل خانه شده آنچه را که ممکن باشد برداشته می برد. اقل، شب [و] روز بر سبیل استمرار در دارالخلافته دو بیست جا این غائله* به ظهور می رسد بلکه زیاده بر اینهاست. به دلیل اینکه از يك خانه يك آفتابه و یا در بزند يك تکه لباس شسته بردارند ببرند قابل عرض کدخدای، کلانتر، حاکم نیست.

[حاشیه: و این گونه غائلات* در رعیت دول خارجه به هم نمی رسد. نه این است که ذاتی ایشان در صداقت و درستی* باشد بلکه در خباثت برتری دارند بر پست فطرت* ترین اهالی ایران و تنبیهات ایشان در حق مقصرین سهلتر است. لکن از ایشان این گونه فسادها کمتر به ظهور می رسد. راه فساد ایشان از کثرت تنظیمات دولتی معدود است. پایان حاشیه.]

ولکن تضييع* مال مردم به این وتیره زیاده از حد تفریط می شود لکن عمل مکشوف نمی شود. این رعیت تحقیق کرده روزی هزار خانه بیشتر به این نهج صدمه ای وارد می آید که چه رسد به دزدیهای کل. پس اگر محارسین برقرار شود به دستور العمل این رعیت صد دینار مال کسی ضایع نخواهد شد به هیچ وجه. وعمده [۷۴] این گونه سرقت این روزها از فقرا به ظهور می رسد به تخصیص از زندهای ایشان

که ممانعت در داخل شدن خانه‌ها نیست . چنانچه اگر صاحبخانه ملتفت* شد اظهار گدائی می‌نماید، اگر ملتفت* نشد هرچه را ممکن شد برداشته در زیر لباس پنهان کرده می‌برد.

و در باب سایر افساد از الواط* وزن زانیه در هر خانه باشد آن محارس دائمی در آن محله می‌شناسد، از هر گونه فساد که قابل اخبار دیوانی هست اطلاع می‌دهد و شرح قواعد و رسومات محارسین را عریضه گنجایش ندارد.

و رفع کثافات* بکلی از عموم معبرها زایل* می‌شود. و قرار دارالخلافه چنان است هر کسی خانه از خود دارد لابد استطاعت دارد و شخص مستطیع حریم خانه خود را از دیوار کوچک و نهر آب مصفا بدارد در قوه دارد و مخارج او از روی بی‌انتظامی زیاده می‌شود.

چنانچه واضح شد نهرهای آب که مسقف* شد در مدت قلیل خراب و پر شد و در حالت سد* شدن نهرها نفوذ* آب صدمه کلی به خانه‌ها وارد می‌آورد و در تابستان آنچه سگک در ولایت هست می‌روند از شدت گرما در نهرها ساکن [می‌شوند] و بچه می‌گذارند و فضله‌اش [در] آب داخل شده، اطفال ایشان ضایع شده در آنجا می‌ماند متعفن می‌شود و آن آبها را خلق مشروب هستند و بعضی از امراض ازین آبها به ظهور می‌رسد. و قرار محارسین است نگذارند يك قبضه خاکروبه [۷۵] در محل باقی بماند . چنانچه الحال بعضی از اماکن دارالخلافه مجسم است از خاکروبه و بعضی از کثافات* .

و قرار دیگر این است که معبرها [را] بقاعده فرش نمایند که در بارندگی گل در معبرها به هم نرسد، چنانچه گل طهران و گرد طهران در

عالم انتشار دارد.

و قرار دیگر این است در هر محل در جنب قراولخانه‌ها مبال برقرار نمایند که جزء * اعظم رفع عفونت است از شهر، چنانچه [در] عموم بلاد دول خارجه برقرار است.

و قرار دیگر در بعضی از خانه‌ها منفدی * گذاردند به کوچه‌ها و بعضی به نهرهای آب که آنچه آب کثیف * باشد می‌زند که داخل معبرها می‌شود و کوچه‌ها و نهرها را کثیف * دارد.

و قرار دیگر آنچه فساد در شب [و] روز از هر گذری ابراز شود محارسین اخبار کنند قراولخانه‌ها را و مفسد را دستگیر نموده در قراولخانه حبس نمایند تا حکم او شود.

و قرار دیگر هر چهار سالی از روی طومار خانه‌ها را بازدید نمایند. هر یک در قیمت برتری دارد به قیمت سابقه از روی قانون زیاده شود مخارج محارسین، و همچنین است تنزل او.

و شرح لباس و بعضی قواعد [و] دستور العمل و مواجب ایشان، عریضه گنجایش ندارد.

و این مواظبین الحال یکی شایسته این کارها نیستند و شب [و] روز در خیال شرب، قمار، مردم آزاری [اند] و [جز] شر [و] شلطاق کاری ندارند.

به این قاعده که جاروب می‌شود صد دینار [۷۷] به درد ولایت نمی‌خورد. و قرار عمل محتسب نه اینهاست.

و محتسب شب [و] روز باید آنی غفلت * نداشته باشد. همیشه اوقات در میان خلق گردش نماید و از هر خیر و شر مستحضر باشد و

در منصب دولتی مرد سوم ایران است.

مرد اول: وزیر اعظم پادشاه،

مرد دوم: شیخ [لا] اسلام،

مرد سوم: محتسب.

[حاشیه: حکایت جنت مکان شاه عباس اول در باب ترویج دین

شیعه که منسوخ بود در ایران - فرستادند * از جبل عامل * طایفه‌ای از

سادات صحیح نسب بودند آوردند در ایران و در هر ولایت دو نفر از

سادات معروض برقرار فرمودند من باب هدایت خلق و رواج دین و

یکی شیخ الاسلام * قرار دادند و یکی دیگر محتسب. در هر بلاد انتظام

دولتی با محتسب بوده و ترویج دین با شیخ الاسلام.

و در تسلط افغان در ایران اکثری از سادات معروضی را کشتند،

از جمله محتسب قزوین میرزا باقر شهید است. پایان حاشیه.]

فصل چهارم

از کتابچه قانون اعمال احتساب است

مشمول است:

اول : در آداب کم فروشی

دوم : قرار هر نرخ

سوم : قرار عمده جات محارمین از روی قواعد معروض

چهارم : صفا و تمیزی ولایات

پنجم : رفع تلخی نان

ششم : دستورالعمل خبازی

هفتم : رفع تعدی فقرا از خلق

هشتم : رفع تعدی دراویش از خلق

نهم : قطع نقالی و معرکه گرفتن دراویش

دهم : رفع نحوست^۱ جماعت لوتی از محروسه که دو طایفه

هستند در ایران که محروسه را مندرس و خلاق را مبتذل کردند :

لوطی*، دراویش. و عمل دراویش مشهود است، و عمل لوطی* از خرس

باز و میمون باز و سایر الواط* به دلیل، بیچاره مرد دهقان شی برداشته با زحمت کثیر چند فرسنگ مسافت* طی کرده شی، خود را فروخته اشیاء دیگر از جهت عیال خود گرفته باشد، مرد لوطی* میمون، خرس خود را تعلیم داده به محض* اشاره می رود بر بالای سر دهقان می نشیند. بیچاره دهقان [را] وحشت برداشته هر چه بگویند می دهد. به همین تیره به دفعات وجه قلیل او را از دست او گرفته عمل او معطل* می شود.

یازدهم: قطع تردد* [۷۷] جنازه از بازار که باعث وحشت خلق

می شود.

دوازدهم: قطع وضع جنازه است از يدك و کوتل و چاووش و

دراویش، نوحه خوان*، سینه زن، طوق، بیرق، خوانچه* و... از هر گونه بدعت که در شریعت وارد نشده و مذموم* است و باعث خرابی صاحب عزا و پریشانی او می شود.

قرار سیزدهم: رفع تعدی عملة موت و تعدی ایشان نسبت به

اغنيا و فقرا [که] از حد گذشته است و پست* فطرت ترین و بی حیاتی ترین مخلوق هستند، به دلیل اینکه شخص از دنیا رفته را هر کسی هر چه در قوه داشته باشد که لساناً، یداً، قدماً، پولاً رعایت می نماید، مگر این که طایفه رحم در دل ندارند. آنچه از پیش ایشان برود تعدی می نمایند و شرح تعدی این طایفه عریضه گنجایش ندارد و از ده تومان گرفته الی هر چه پیشرفت باشد می گیرند و عذری که دارند می گویند ما اجاره داریم.

قرار چهاردهم: بر طرف کردن اماکن غسل از معموره و برقوار

کردن در خارج خلوت شهر.

قرار پانزدهم* : تعدد* در اماکن دفن که رکن دارالخلافت
مدرس شده و در یکجا باعث وحشت خلق می شود.

قرار شانزدهم* : وضع قلابی روغن فروشها است که فساد کلی
در امزجه خلق ظاهر می شود به دلیل ، رسم ولایت این شده و از بی
مبالائی* اولیاء ایران طایفه [ای] بر قرار شده روغن فروش هستند، در
کوچه ها می روند یک ظرف* روغن می گیرند که بیست من می باشد و
پنج من از دنبه فاسد و پیه* فاسد را داخل روغن می نمایند و از جهت
رفع عفونت و رنگ او قدری گلاب [و] زعفران داخل کرده می فروشند
در قیمت مناسب، و خلق [۷۸] به طمع خام می خورند در هوای گرم
طهران. همان که آب خوردند لازمه آن روغن فاسد این است که اسهال
از او به ظهور آید و به این واسطه به غلط* مشهور فساد در شهر بر
پا می شود.

قرار هفدهم : قطع اشیاء کثیف از شستن اشیاء کثیف* است در
آبهای جاری.

قرار هجدهم : نشانیدن اشجار بید ، عناب در عموم خانه ها در
حالت امکان گنجایش در هر جائی از شهر من باب تغییر هوا و رفع
عفونت از شهر.

قرار نوزدهم : هر کسی از رعیت از دنیا برود یا وصیت کرده باشد
و یا نکرده باشد ، لابد باید محتسب از عمل او مستحضر باشد، یاغنی
باشد و یا فقیر . اگر وصیت کرده باشد از روی وصیتنامه در کتابچه
دولتی ثبت نماید. اگر وصیت نکرده ترکه او را به اقرار وارث در
کتابچه ثبت نمایند و شرح این فقره عریضه گنجایش ندارد که عمل

میت مقرون به فساد نخواهد شد. چنانچه در دیوانخانه‌ها همیشه اوقاف نزاع خلق از این جهات است.

قرار بیستم: بیع و شرای * خانه‌های طهران است. قرار بر این باشد: يك نفر از جانب دولت بر قرار شود هر کسی خانه و یا دکان و یا حمام و کاروانسرا را بخواهد بفروشد یا اجاره بعضی از املاک معتبر به آن گماشته امین اخبار می‌نماید و او هم شئون آن ملک را در کتابچه از هر جهت ثبت می‌نماید، و در ولایت این قانون اخبار می‌شود و هر کسی خیال املاک خریدن دارد می‌رود در آن کتابچه مرور می‌نماید [هر چه] به فراخور طبع او هست اسم [۷۹] صاحب در آن کتابچه معلوم است، می‌رود بایع مشتری یکدیگر را. عمل ایشان که گذشت در محکمه شرع صورت در کتابچه شرع ثبت * می‌شود [و] از روی همان کتابچه شرع در کتابچه دیوان مطابق ثبت * می‌شود به قواعدی که در کیفیت عمل مرافعه شرع عرضه داشت خواهد شد که هرگز عمل هیچکس مقرون به فساد نخواهد شد و خرید [و] فروش املاک به خواهش * طبع بایع [و] مشتری خواهد * بود و همچنین عمل وصیت نامچه‌ها و قفنامچه‌ها.

قرار بیست و یکم: در باب امر مرافعه رعیت محروسه است. چنانچه مشهود است از تدلیس و تلبیس و کلاه بعضی از فقها و از کثرت ناسخ [و] منسوخ احکام ایشان هم اولیاء شرع انور و هم اولیاء دیوانخانه‌ها * مبتذل و امورات خلق بکلی از این جهت معطل * [است]. شرح این فقره این رساله را گنجایش نیست.

بر سبب اختصار عرضه داشت می‌شود و قرار بر این باشد در ممالک

محروسه هر کسی از اولیاء شرع انور در محکمه ایشان مرافعه می شود باید دولت مستنصر باشد، خواه * شایسته باشد و خواه * نباشد، او داند با عمل خود، محل ایراد دولت نباشد. اگر شایسته مسند پیغمبر (ص) است خداوند علی اعلی محفوظ دارین بگرداند، اگر شایسته نیست و غاصب * است حشراو با غاصبین * است. لکن در حال باید پادشاه مسلمانان مطلع باشد در هر بلاد چند نفر مرافعه می نمایند که اسم ایشان در دفتر پادشاه ثبت باشد [۸۰]

و ایام تعطیل * ایشان از یوم جمعه بیشتر نباشد، به دلیل اینکه [از] تعطیل * شرع انور و از تعطیل * دیوانخانه ها عمل خلق بسیار معطل * شده، و از جانب دولت ابد مدت در محکمه هر حاکمی یک نفر امین حاضر * باشد که بدون اخطار او مرافعه نشود و صورت مجلس هر امری را در کتابچه طرفین ثبت * نمایند مطابق. و همه روزه از روی کتابچه های گماشتگان دیوان اعلی در دیوانخانه های هر ولایت در يك کتابچه ثبت * نموده وزرای برقراری مهر نمایند تاریخ به تاریخ. چنانچه قرار عرضه داشت می شود از قبیل هر بیع [و] شرائی * خواه * فسخی و یا قطعی هر گونه امری که وقوع به هم می رساند به این قواعد که عرضه داشت خواهد شد که مقرون به فساد نخواهد شد مادام الایام.

چنانچه و کلا در کتابچه شرع تدلیس نمایند از کتابچه دیوان عیب اوظاهر می شود. اگر در کتابچه دیوانیان تدلیس نمایند از کتابچه شرعی ابراز می شود. و قراری هست در باره امورات که قبل از این قانون گذشته الحال فساد از اوظاهر می شود و مدعی و مدعی علیه * در

هر حال یکی حق و یکی باطل خواهد بود قراری داده خواهد [شد] که هرگز کسی ادعای باطل ننماید .

شرحی در بیان قلع دزدی از محروسه ممالک است

برخی در عریضه سابق معروض داشته‌گه ان شاء الله این نحوست دزدی و قتل نفس از طرفین ساقط شود. چنانچه واضح است سارقین در بیرون در اماکن خلوت وحشت اثر [۸۱] چقدر خلق را به قتل می‌رسانند و مال او را می‌برند که اکثری از آنها مالاً جاناً مفقود اثر می‌شود، و بعضی از آنها که گرفتار شدند اگر به پادشاه رسید قصاص می‌شود، و اکثری را رفع [و] رجوع حکام و اولیاء دولت مستخلص می‌نماید، به دلیل اینکه هریک ایشان با کسی راه دارند. آنچه را که به سرقت بردند سهم می‌دهند که در زمان گرفتاری رفع [و] رجوع کار می‌شود. اگر دزد بیرونی باشد از ایلیات * و اگر آه با سر کرده شراکت دارند. اگر دزد شهری باشد در خانه حاکم راه دارد. اگر دزد روز باشد یا کیسه بر یا کش روزن * یا قلاب زن باشد با داروغه شریک هستند. اگر دزد محله باشد با کدخدا و بابای محله راه دارد .

چنانچه دلیل بر ثبوت عرایض این رعیت که کلانتر سابق که قصاص شد با عموم دزد ها شریک بود و هریک از ایشان در شراکت خیانت می‌کردند او را به خرج کشتن می‌داد.

و همچنین است عمل سایرین ، هریک از دزد که گرفتار می‌شود در شراکت خیانت کرده با سر کرده، یا با حاکم، یا با کدخدا، یا

با داروغه ، لابد او باید به کشتن برود که بر سایرین عبرت باشد ، در شراکت خیانت نمایند.

پس اگر [به این] قرار مواظبین محله بر قرار شوند شب [و] روز در مکان مستقلی خود محارست نمایند يك مرغ کسی کم نمی شود .
قرار دیگر - اگر برج [و] با روی ولایات محفوظ باشد و در عبور خلق از داخل [و] خارج مثل گمرک بغداد* [۸۲] صد دینار مال اگر در هر ولایت که رفته باشد ابراز می شود.

اگر چنانچه قرار «باشبرد» و تذکره بر قرار شود به دستورالعمل که عریضه گنجایش ندارد قطع دزدی منفعت دولت و رفاهیت رعیت است، هر ساله چند کرور.

اگر چنانچه علامت فرسنگ و علامت منزل بر قرار شود صد دینار مال خلق ضایع نخواهد شد به دستورالعمل که عریضه گنجایش ندارد . به تخصص در باره گمرک و قطع اشیاء غیر که وجه نقد از محروسه خارج نشود، هر ساله چند کرور منفعت دولت و رفاهیت رعیت است و مترددین* کمال فراغت و آسودگی را دارند، تا ابد الدهر دعا گو [ی] دوام دولت ابد مدت می باشند.

فصل پنجم

در بیان اعمال

تنبیهاات سارقین و مغضوبین است

و عمل باروتخانه است

که باید عمل باروتخانه‌ها با دولت باشد ، آن هم به چندین جهات است که در این رساله گنجایش نیست، بر سبیل اختصار عرضه داشت می‌شود، بعضی از جهات او:

اول- اینکه اگر عمل باروتخانه انتظامی داشت از دولت مثل دولت روس، فساد خراسان چهار سال طول نمی‌کشید و این قدر ها خسران مال و عساکر به دولت وارد نمی‌آورد . جزء * اعظم استقامت ایشان تصرف در باروت بود.

دوم - فساد زنجان * . او هم چهار سال طول کشید. چنانچه مشهود

شد از چوب توپ دستی برقرار نموده. [۸۳]

و همچنین است سایر افساد عمل باروت ، و در عمل کارخانه‌ها

من [باب] رفاهیت خلق. چنانچه از بینظمی رعیت هر ساله در هر بلاد کارخانه‌ها آتش گرفته چندین نفس به هلاکت می‌رسند. چنانچه این رعیت در مدت عمر خود هزار نفس بیشتر دیده که به هلاکت رسیدند و هزار خانه را بیش خراب کرده.

و رسم دولت روس چنان است من باب تنبیهات مغضوبین که قتل در «زاکون» * ایشان نیست و قرار دولت ایران چنان است [که] بعضی از تنبیهات مغضوبین قتل است.

و رسم دولت روسیه چنان است که مغضوبین باید بروند در سیبل هر یک به حد گناه محبوس باشند.

اگر چنانچه عمل باروت ایران از دولتی باشد که مغضوبین هر یک به حد گناه خود در کارخانه دولتی کار بکنند، مراتب به مراتب، چنانچه هر یک از ایشان که واجب القتل هستند باید در حبس ابدی باشند در محل به کار او را باز دارند که احتمال خطر است. اگر جان او به خطر رفت واجب قتل بوده قصاص شد. اگر خطری از جهت او حاصل نشد مادام حیات او باید به کار مشغول * باشد.

کسانی که واجب القتل هستند:

اول - کسی که به عمد قتل نفس کرده باشد،

دوم - کسی که لواط * کرده باشد،

سوم - کسی که زن خود را به حریف داده باشد که در طهران

معمول شده.

کسانی که به وفق شرع انور سزاوار قتل هستند عریضه گنجایش

ندارد. و حاکم که به رعیت تعدی کرده باشد.

و همچنین است عمل مغضوبین، هر یک به حد گناه خود در محبس دولتی برقرار باشند و شرح دستور [۸۴] العمل این رساله گنجایش ندارد.

و این نوع آثار* در هیچ دولت برقرار نیست و کمال فراغت از جهت خلاق حاصل می شود و مبالغات خطیر منفعت دولت و رفاهیت رعیت است من باب عمل باروت.

مقدمه

در باب رفع نجوست بعضی از رسومات
که درین ولا و در محروسه معمول شده

از جمله انتشار زندهای زانیه است که قبح او بکلی برطرف شده، به تخصیص در دارالخلافت، و شرح او [و] تنبیهات ایشان در حالت یقین فسق ایشان به وفق شرع انور قتل است. لکن قراری داده خواهد شد من باب تنبیهات این طایفه که عریضه گنجایش ندارد، چنانچه در شرع انور وارد شده که این غائله* ناخوشی در هر بلاد از کثرت زنا بهم می رسد.

[حاشیه: و این فقره زندهای زانیه از جهت بعضی کسب دائمی شده. چنانچه در هر محله از طهران و سایر بلاد این حضرات هستند. لابد باید به اطلاع کدخدا و بابای محله باشد. اگر به اطلاع ایشان نباشد نخواهند گذارد کار او از پیش برود. در هر حال باید با کدخدا اشراکت نمایند و برقراری

دارند. همه روزه آدم کدخدا ازیشان ماهانه می گیرد و مداخل کدخدا [ی] آن محله از این جهت باشد که شریک دزد و حیز* هستند، واضح است عمل کدخدای محله، پنجاه هزار تومان دولت را به این نوع اندوخته است. پایان حاشیه.]

شرحی در باب پسران امردهای طهران

که مشهود است آنها بدتر از زنهای زانیه هستند. به دلیل اینکه زن زانیه مانعی نداشته باشد و یائسه باشد و مدت معلوم و وجه معین تباه می شود. لکن پسران امردهای طهران عمل شنیع را کسب دائمی خود کردند، پناه بر خداوند!

و گذشته از این فقرات در عموم اولیاء دولت معمولی شده من- باب همچشمی یکدیگر که مشهود است هر یک دوتا، سه تا، چهار تا دارند. خواه در باطن فسق داشته باشند و یا نداشته باشند.

در هر صورت زنهای ایشان مطمئن نیستند از شوهرهای خود. لابد از روی بغض و کینه و یا به خواهش نفس و یا به بهانه که شوهرم با این حضرات لواط* می کند ما هم به این حضرات زنا می دهیم. چنانچه در سلسله اولیاء دولت در زنهای ایشان معمول است [و] شکی نیست در این باب.

الحق والانصاف بعضی [۸۵] از مردان را که مشاهده می شود با این صفای ظاهری هیچ دخل ندارد از جهت اهل فسق به زنهای زانیه. اگر چنانچه این مردان با این جلوه و صفا معاصر بودند با پیغمبر خدا

البته آیه حجاب از جهت ایشان نازل می شد. پس من باب رفع نحوست این طایفه قرار داده شود کسی ریش نترشد و بعد این حضرات با مقاش به هر نحو به غیر تراشیدن بواسطه ای [صورت] خود [را] ساده نمایند. به همان قدر خلاف ایشان ظاهر شد باید چند روز حبس بشوند که سواد موی ایشان معلوم شود. بعد، من بعد نمی توانند خود را ساده کرد.

قرار رفع نحوست طایفه جهودیه

اول- اینکه ربع کثافت* شهر از خانه های ایشان به ظهور می رسد، به شدتی که از بوی عفونت از محله ایشان نمی توان عبور کرد و نحوست عظیم که در اسلام به هم رسیده، چنانچه قرار شرع انور چنان است که زن مسلم از زنهای ایشان باید حجاب نمایند.

الحال رسم طهران چنان شده که زن مسلمان از مردهای ایشان حجاب نمی کنند و همه روزه در در خانه های البته (؟) به هر خانه البته پنجاه جهود رفت [و] آمد می نماید من باب داد [و] ستد ایشان، به تخصیص سه طایفه از ایشان:

اول ملای جهود است که عموم زنهای را اغوا* کردند و زنهای طهران بکلی صاحب درد هستند: یا «هوو» دارند، یا شوهر ایشان با امردی یا زن زانیه سرکار دارد که ضعیفه به اصطلاح* [۸۶] «سیاه بخت» شده و آن ملعونها به راست [و] دروغ از برای زن مسلمان چاپ می زنند. هم مال مسلمان به هدر رفته و هم عصمت او. خداوند و پیغمبر او خبر دادند که زنهای مسلمان از زن جهود پرده نمایند. بواسطه این است که

زن جهود می‌رود شب‌درخانه از جهت شوهر خودش صفات زن مسلمان را می‌نماید و او [را] به خیال بدخیال خواهد کرد و خداوند راضی نشده که جبرئیل نازل شد که زن مسلمان پرده نماید از جهود . پناه بر خداوند علی‌اعلی از اندراس اسلام که آنچه زن متشخصه طهران هست هر صبح در محکمه حکیمهای جهود حاضرند* . زنها [را] با آن صفا باید طبیب جهود معالجه نمایند.

و گذشته از این فقرات آنها که دوره گرد هستند در درخانه‌ها در معامله باز نه‌ای طهران چند قسم در میان خود برقرار کردند به اصطلاح* کنایه در پیش خود از عداوت که با ملت اسلام و بزرگان دین دارند مثلا در معامله اصرار* دارند که بگو به فرق شکافته مرتضی علی‌علیه السلام . اصرار* می‌نمایند بگو به گیسوی فاطمه . یا بگو به خون سیدالشهدا . این سه قسم را در میان خود یک‌قراری دادند* از عداوتی که با مسلمان دارند. در مذهب ما قسم خوردن جهود با مسلمان به این اسماء اعظم بسیار رکاکت دارد. مذموم* است [۸۷] اسماء طاهرین را این طایفه مذکور نمایند.

شرحی در باره طبیبهای ایرانی است

باید شایسته باشند که تجربه حاصل کرده باشند و به محک امتحان دولت خود را رسانیده. اگر شایسته هستند معالجه خلق نمایند به دستور المعملی که در دول خارجه معمول است. چه بسیار می‌شود خلق را ضایع

می‌نمایند. طبیب جاهل و عطار بی‌دیانت در انقلاب دورها*، اقل هر ساله چند هزار نفس را به قتل می‌رسانند.

چنانچه طبیب قزوين، ميرزا ابوتراب جالينوس زهان است و مسلم است در روی زمین به همه صفات آراسته. چه بسیار احیای نفس کرده است و همیشه سخن او این است که خلق از کثرت دنائت* رجوع به این طبیبهای جاهل می‌نمایند. همان که مریض مشرف به موت شد مرا اخبار می‌نمایند و من با ملک موت داخل می‌شوم! لله الحمد از برکت مرتضی‌علی‌علیه‌السلام همیشه فایق آمدم به ملک موت. شرح اطبا را عریضه گنجایش ندارد.

حکایت طبیبی در طهران

حاجی میرزا موسی ساوجی را حکایت کردند* به هیادت* مریضی رفت و در امزجهٔ مریض توجه نموده دست کرده دوازه تومانی موجود داشته داد به مریض برخاست*. جهت از او سؤال کردند*. جواب داد معالجهٔ روحانی است که کردم. پس در این صورت معلوم می‌شود در ایران [۸۸] تندرست* کم به هم می‌رسد. باید اسباب معالجه را از این گونه برقرار کرد.

نامه میرزا شفیع

تصدقت گردم

شرح عریضه مسوده است. از توجه مرتضی علی علیه السلام در شب بیست و یکم از ماه مبارک کعبه عرضه داشت گردیده. اطمینان اینکه من بعد ایام به مرور در اتمام این رساله کوشیده. لکن در این ایام این جان نثار* را مرضی روی داده از عهده اتمام اون نتوانسته [برآید] الحال بواسطه ای از توجه ولی حق سبحانه تعالی که ابراز شود ان شاء الله از توسل* روحنا فداه* به وکیل کارخانه خدامثمر ثمر و مفید اثر معنوی است، بواسطه توسل* ایشان در شب معروض.

امید که ساحت گیتی نما به مساحت عفو عظیم و صفیح حضرت والا را... از قبول این خدمت نامقبول حسب الاموال* نبوده باشد، انه جواد کریم رجل ناخوانا، که بعضی از مغلوط* و نکات مکرری را عفو فرمایند که این رعیت با عدم سوادست که هرگز کلمه ای در مکتب روز گال حرفی نخوانده بلکه از کثرت ذهن* و جربزه در پیش خود سواد معروضی را کسب کرده، دلیل بر صحت [و] سقم* این ادعا از املاء* و انشاء عریضه مبرهن است. [۸۹]

کتابچه
پیشنهادی یک دیوانی

برای انتظام امور مملکتی

www.adabestanekave.com

هوالمهادی

چون رأی مبارک شاهنشاه روحانفاده در انتظام امور ملکی بر استشاره* از عمول قرار یافته رخصت عرض به هر کس داده شد این بنده مجهول الحال از برون حلقه گردن دراز کرده به عرض چند فقره خدمت وزرای دولت و امنای مشورت* پرداخت و به اعتماد آنکه در تفحص نویسند و مؤاخذه از و نخواهند بود، و محض تعصب و غیرت دولت و مملکت و پاس نعمت شاهنشاه و لینعمت بی امید سود و با بیم ضرر بیغرضانه عرضی کرد و قبول آن را در اجرای آن دانسته به عرض فقرات دیگر مبادرت خواهد نمود، و رد آن را در عدم اجری دیده دم در خواهد کشید. در این صورت احتیاج به تفحص نگارنده نخواهد افتاد. چه امید سود از برای خود نداشته و از اظهار کلاه حق که تلخ است بیم ضرر دارد. [۱ ب]

[وضع مالیات و معاش]

□ بر رعیت و فقرا و ضعفا، با سهولت امر معاش در مملکت ایران، بسیار به عسرت و مشقت و بینظمی می گذرد. با آنکه از جانب دولت زیاد محبت و احسان می شود اما بیفایده است و به دولت ضرری می رسد.

* ازین اشاره برمی آید که در دوره تأسیس مشورتخانه نوشته شده است.

آنچه تخفیف به ولایات داده می شود مداخل حکام است. به محل واجب نمی دهند و قلیلی در محل غیر واجب به رشوه می دهند. در هر ولایتی از ده ویران مطالبه جمع دیوانی می شود، و بر آباد به جمع دیوان اکتفا نکرده جمع دیگر بسته اند. حالت رعیت را کماهی اگر اولیای دولت واقف شوند البته همت بر رفع تعدی از آنها خواهند گماشت. وظایف^۱ و مستمریات که از دولت مرحمت شده جمیعاً در غیر محل است، الا نادراً. یا در حق اشخاصی است که صاحب دولت و اعتبارند و به زور یا به زر از حکام و غیره توسط آن را خواسته اند، یا در حق اشخاص بیکار بیعار است که به توسط وسایط با زور و زر از حکام و غیره گرفته اند. [۲ الف] و حال نیز به همان وسایط ثلث و ربعی از حکام می گیرند. اصل این وظایف غالباً در غیر محل بود و وراثت اخلاف آنها بر قباحت عمل افزود. چه استحقاق اسلاف بر فرض صحت دلیل استحقاق اخلاف نخواهد بود. علاج خراج را به دیدن جمع جدید بساید کرد، ولیکن نه مثل ممیزین قدیم، بلکه چند نفر مردم غنی الطبع با عقل کاردان خداشناس [را] که حال وجود عنقا دارد و...^۲ دولت تسربیت خواهند کرد معین کرده هر يك را به سه چهار ولایت مأمور کنند که به اطلاع چهار نفر مرد معتبر از اهالی آن بلد جمعی به اندازه ببندند، و هر کس ملکی خراب دارد اگر از اهل ثروت است قبول بستن نصف جمع حیات آبادی

۱- وظایف.

۲- کلمه ای شبیه احباب، احتساب (؟)

بر آن نماید که جبراً توفیق آباد کردن آن را دریابد، و اگر فقیرست به اهل ثروت آن بلد بفروشد و نصف جمع بر آن بسته شود. و بر رعیت تحمیلات مبتدعه را موقوف دارند. و هر کس ملکی موات را احیا کند تا دو سال مطالبه جمع دیوان از آن نشود که سبب سوق رعیت بر آبادی مملکت گردد. و همچنین سایر دقائق را که سبب آبادی و مانع خرابی است رعایت باید نمود.

و علاج فترا و ضعفاً را به قرارداد چهار نفر بیطمع راستگو از معتبرین اهل هر بلدی. اگر چه نظم و احتساب دولت علاج طمع و دروغ را خواهد کرد. که آن چهار نفر به اطلاع حاکم بلد آنچه عجزه و مساکین [۲ ب] که توانائی کاری ندارند، یا مرد معیلى که دخلش کفایت به خرج نمی کند همه را در اول سال به اسم معین کنند، و عشر خراج هر ولایتی را در عوض وظایف و مستمریات که بیفایده‌ای می رفت به این اشخاص بدهند، و این عمل را در هر سال با تحقیق تمام تجدید بساید کرد. چه می شود که بر غنی سال سابق لاحق روی دهد و فقیر لاحق را سابقه به هم رسد. عاجز قوی و قوی عاجز شود.

و از طرف دیگر غدغن فرمایند که کسی گدائی نکند. اگر کسی است که در تحصیل معاش از کسب و زرع و نوکری و سربازی و مزدوری متعذر است در جزو تعدادی است که از دولت از بابت عشر می گیرد، والا حکم مؤکد شود که از سید و عامی و درویش و لوطی کسی مأذون به گدائی نباشد. اگر این حکم مجری شود بعد از پنج سال دیگر جمیع این مردم بی مصرف به کاری خواهند پرداخت و سبب آبادی مملکت و

قوت دولت خواهند شد.

طلاب علوم دینی را نویسنده نمی‌داند چه باید کرد. آیا می‌توان گفت که اجتهاد واجب کفائی است و هر شهری را مجتهدی کافی است. در هر شهری ده نفر طلبه قابل در تحصیل فروع و طلب اجتهاد باشند [۳ الف]، مابقی در تحصیل اصول دین که واجب عینی است بکوشند تا به این تدبیر تخفیفی در عدد طلاب شود. چه طلاب را طمع دین‌پروری بر اکتساب فروع داعی شده تا به آن وسیله تصرف در اموال مردم کنند و به قول ایشان هیولی‌نان و صورت لباس نخواهد شد.

رؤسای این قوم را شهرت و طلب ریاست مقتضی است بر افزودن فردعالی بر فروع، و گفتن و نوشتن افسانه‌های دور از عقل که در نظر عوام شکوه... *ست، صادق آمد قول ساسان پنجم در دساتیر که چون هزار سال تازی آیین را بگذرد چنان گردد از آمیختگی که اگر به آیین گر او بنمایند آیین خود را باز نتواند شناخت.

حکیم سنائی گویا همین منشور را منظوم کرده است در حکایت. به حضرت نبوی (ص) عرض می‌کند.

دین تو را در پی آرایشند در پی آرایش و پیرایشند
بس که فزودند بر و بر گساز گر تو ببینی شناسیش باز

[۳ ب]

نویسنده از صعوبت نظمی که متعلق به ارباب عمائم است خاصه در امر وظایف ایشان غافل نیست، ولی به تدبیر حسن رؤسای این قوم را جمع کرده می‌توان قرار داد چنانکه ایشان با - التی - هی احسن تصرفه

* کلمه‌ای ناخواناست.

۱- از حکیم سنائی تا اینجا را خط کشیده.

در مال یتیم می کنند پادشاه تصرف در ملک و مال خود می تواند کرد، و انشاء الله به آنجا نخواهد رسید که پتور کبیر رسانید.

[وضع قشون]

قشون دولت با سهولت امر معاش در مملکت ایران، همیشه گرسنه و برهنه اند. غالب افراد افواج اگر ملبوس نظامی را از بدن ایشان بیرون بیاورند پیراهن و زیرجامه آنها عبرت ناظرین است، و اگر از گرسنگی آنها در اسفار واقف شوند دلی که از آن سختتر نباشد بر آنها خواهد سوخت.

قشون سواره دیده شد که توصیف اسب و یراق و هیأت و لباس آن تغییر ۱۰۰۰ را معین است. ندانستم ازین سوار در میدان کاوزار چه کاری ساخته خواهد شد. بلی سبب گرانی و بینظمی اردو خواهد شد. البته اولیای دولت باید به بواطن امور و حالات مردم ملاحظه کنند نه به ظاهر که فلان سر کرده در وقت سان اسب و یراق و لباس عاریه کرده بعضی از سواران خود را می سازد.

اگر بگویند که جمیع ایران کفایت خرج زیاده ازین ندارد جواب آنکه از افراد افواج و سواره آنچه بیکاره است اخراج کرده بر مواجب و مخارج مردم کار بیفزایند و تفاوت مواجب سرتیپان و سرهنگان و غیره داخل و خارج نظام [۴ الف] و مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام و امرا و عظاما و شاهزادگان ذوی العز و الاحترام حتی المخدرات فی الحجاب

نیز تدارو آن را خواهد کرد.

چون نویسنده که جزویکی ازین اصناف است به کاهش مواجب خود و افزایش مواجب سرباز راضی بود در سایرین و کالت فضولی نمود، در صورتیکه سرباز و سوار به رفاهیت گذران کند و در اسفار شکم آنها سیر باشد یعنی جیره جنس بگیرند و این وحشت از خواطر مردم بیرون رود محتاج به آن نخواهند شد که به عنف سرباز حواله کنند و بعد از تحمیلات و تفصیلات لازمه آن از حکام و سران سپاه که قری و قصبات ازین تحمیل شکسته و خراب شود، هرچه بی نام و پریشان روزگار و بیکاره است قبول سربازی کند.

و دیگر سرباز از قبیل منال دیوان نیست که بر رعیت تحمیل کنند و از مردمی که در جامه خواب خود از من و مرده و دزد می ترسند سرباز بگیرند. بدیهی است که چنین سرباز به کار جنگ نخواهد آمد و تصمیم همت از برای جنگ را ابداً در خیال خود تصور نسکرده است. چرا از مردمی که طبیعت آنها از بدو عمر تا آخر مجبول به غیرت و جنگ است و عادات آنها در میان خود همیشه به جنگ و غیرت و خصومت جاری شده سرباز و سوار نباید گرفت، مثل الوار و اکراد و سایر ایلات و بختیاری و اعراب که غالباً مالک مزرعی نیستند و وجود آنها چنان معطل مانده که چهارصد نفر و پانصد نفر برهنه، بی ستر عورت در مکمنهای جبال به انتظار راهزنی نشسته اند و همت آنها مقصور بر سیر کردن شکم است.

در لرستان دیده شد که صد سوار سکوند چهار فوج و شش عراده توپ را در روز جنگ شکسته اند.

دیگر آنچه عرض می‌شود...^۱ است که محتاج شروح با ادله و
براهن است.

[صنایع و زراعت]

این معنی گذشته از حکم عقل به تجارب بدیهی شده است که
انتظام امور تجارت دولت یعنی اخذ منفعت از مملکت مرهون به اوقات
و موقوف بیه امکانه است که از روی تحقیق به اقتضای وقت و مقام هر
وقتی را در مقام انتظام این امور و اخذ منفعت بر آیند. تاسی و تقلید و
قیاس در این جایز نیست.

غالب ممالك یورپ بجهت عدم وسعت اراضی یا عدم مساعدت
[۳ب] هوا از شدت سرما از زراعت که به اتفاق عقول عمل‌کیمیای
صداق است منفعتی بر نمی‌دارند. لاعلاج دست به حرف و صنایع زده
و متدرجاً اسباب و کارخانه‌جات آن را که سبب سهولت و خوبی عمل
است فراهم آورده اکنون بدی‌طولی در این دارند و منفعتی لایق از آن
بر نمی‌دارند.

اما مملکت ایران که خداوند سایه تربیت پادشاه کواکب [۲]
را از سر آن کم نفرماید ده‌مسای ممالك دیگر منفعت از خاک آن می‌توان
بسر داشت.

□ و صنایعی که در فرنگستان رواج گرفته و منفعت از آن

۱- يك كلمه ناخواناست.

۲- ظاهراً يك كلمه افتادگی دارد نظیر «سپاه».

بر می دارند باحالت حالیهٔ ایران رواج نمی گیرد و ضرر دارد، بجهت آنکه مایه زیادتی خواهد که اسباب هر کاری را مخصوصاً کارخانهٔ معتبری ساخته شود و نظم می خواهد که سازنده و نوازنده در فکر تقلب و مداخل نباشند. مثلاً کارخانهٔ شمع فرنگی که اسهل کارهای آنجاست و شماعیهای بازاری آنجا همین شمع را می سازند به سیخ و منگنه و جوهر گوگرد، چربی را از پیه باید گرفت. همین سیخ و منگنه و جوهر گوگرد هر يك از این، کارخانهٔ جداگانهٔ معتبر دارد که به سهولت بسیار می سازند.

در اینجا ده هزار تومان خرج شد و بیست من شمع بیرون نیامد و از اسباب آن کارخانه هم هیچ باقی نیست. سبب آن بود که بعد از مشقتها به مخارج گزاف صورت اسبابی می ساختند [۵ الف] که معنی نداشت و معیوب می شد.

و همچنین کارخانهٔ ریسمان تابی که یکصد و پنجاه هزار تومان خرج شد و صد هزار تومان به رعیت گیلان از تحمیلات اجحافی حکام و محصلین عمل اسباب ضرر رسید و صد نفر گیلانی کشته شد و سیصد تومان منفعت از آن حاصل نشد، و همچنین سایر صنایع که دست زدند. بلی چیزی که اسباب آن در ایران فراهم آید و منفعت از آن حاصل شود البته خوب است.

اگر بگویند که از برای شکوه و حشمت مملکت و دولت نقص است که در این صنایع محتاج به خارج باشد جوابش واضح است... قدرت مقاومت با خارج را به هم رسانید...^۱

۱- از «اگر بگویند» تا اینجا را پاک کرده اند. آنقدر که قابل خواندن بود نقل شد. نقطه چینها جای سه چهار پنج کلمهٔ محو شده و ناخوانا است.

واگر از برای تماشا نمونه این صنایع را هوس کنند در صورتی که خرج گزاف نشود تحمل آن سهل است و از قبیل تماشای آتشبازی است.

دولت ایران علی العجالة متاعی که می تواند از مملکت خود به سهولت اخذ کند [و] طلب فرماید، در کار زراعت و ابریشم و باقی اجناسی که به ممالک خارجه می رود و منفعت می کند تجارت کند، و مخارجی که حاصل آن جز ضرر نخواهد بود موقوف دارد که رعایت خزینه دولت [۵ ب] از لوازم است و اهل مملکت خود را طوعاً و کرهاً به متاع ملک خود قناعت دهند و هم از البسه و امتعه نفیسه مملکت خود منع نفرماید که قیمت آن از کیسه اغنیا به کاسه فقرا خواهد رفت.

[مشورتنخانه و وضع قانون]

استحسان مشورت و محسنات مشاورت عقول بیرون از حیز بیان است. ان شاء الله اگر در احکام مستحسنه شورائی اجرائی به هم برسد امید هست که مملکت ایران صورت نوعی مملکتی بگیرد ولیکن بیم از این است که احکام شورائی به ملاحظات آمیخته شود و احکامی هم که بیرون از ملاحظات است اجری به هم نرساند.

می باید در مشورتنخانه وزیر عدالت از حرفی که متعلق به وزیر عساکر است احتیاط نکند و بالعکس، و وزیر محاسبات از امری که با وزیر معاملات است اجتناب نکند و بالعکس، و همه آنها از عرض سخن حقی که احتمال تغیر مزاج مبارك پادشاه روحنا فداه در آن دهند

بر حذر نباشند. اگر چه می نمایند که ما بیفرض آنچه بدانیم بر طبق عرض می نهیم و می نماید که چنان است، و لیکن نه چنین است.

اهل شوری که مردم با هوش و فتن...^۱ با عقل و کفایتند می باید صلاح دولت و مملکت را [الف] بر صلاح شخصی خود ترجیح دهند و آنچه سخن حق است عرضه دارند. چه پادشاه روحفداه عالم به جزئیات مملکتی نیست و علم آن حضرت بر کلیات نیز از عرایض رسمیه^۲ مقربان در گاه که مبنی بر ملاحظات بود به هم رسیده.

پس مجلس وضع قانون را از مجلس اجرای قانون باید تفریق کرد، چنانکه در دول خارجه کرده اند.

جمعی از عقلای نجیب مسن را مواجب به اندازه داد و در مشورتخانه مأمور به وضع قانون کرد و آن قانون را بعد از ملاحظه شاهنشاه متعلق به هر وزیر باشد باید داد تا مجری بدارد. درین صورت هیچ غرض و طمع و ملاحظه در میان نخواهد بود در آن مجلس.

حکام و عمال و مباشرین و سران سپاه که تعیین می نمایند مردمی باشند که صلاح دولت و مملکت و نوکر و رعیت را بر هوی و هوس خود ترجیح دهند.

اگر بگویند درین زمان آن گوهر نایاب که گویند این است، جواب

۱- کلمه ای شبیه «خیال».

آنکه صفت انتظام دولت که صفتی است...^۱ چنین اشخاص را در يك سال تربیت خواهند نمود، وقتی که از برای هر کس از روی شایستگی حدی معین شد و ترقی از آن حدمنوط به صدق و راستی و خیرخواهی دولت...^۲ و تنزل از آن حد به ناراستی بر کاذبان تیغ را حکم کردند و بر صادقان دست را، علم الله، هر شخصی به ملاحظه شخصی خود که در آن مجبول و مفطور است اسباب عزت و ترقی از برای خود خواهد خواست. چه هر موجودی طالب عزت و ترقی است.

در چاکران دولت مردم با عقل هستند، ولیکن عقل را بجهت ضرورت امر معاش [عرب] به مقتضیات رسم معمول این دولت در جلب نفع از برای خود و دفع ضرر از خود گماشته اند و درین مراحل وزرش داده اند. اگر رسم دولت و مملکت چنانکه عرض شد به تعیین حد و اجرای حدود قرار یابد و این اشخاص عقل را در جلب نفع از برای دولت و دفع ضرر از دولت وزرش دهند نویسنده یقین دارد که قوت و شوکت دولت ایران عمأ قریب بر غالب دول بیفزاید.

و در رفع این معایب طریق اسهل تفریق مجلس وضع قانون است از مجالس اجرای قانون، چنانکه در ممالک اروپا کرده اند. يك مجلس که عبارت از عده معینی از اشخاص معمر کامل عاقل معتبر باشد از برای وضع قانون قرار داده اند که هیچ عمل دیوانی به آنها راجع نیست. قانونی که آنها وضع کنند متعلق به هر اداره باشد به آن اداره می فرستند. آن وقت آن وزیر باید حکماً مجری بدارد یا استعفا کند.

۱- يك کلمه ناخواناست شبیه «کلید».

۲- يك کلمه ناخواناست شبیه آید».

[خزینۀ دولت]

در تعمیر خزینۀ دولت سعی بلیغ لازم است که در وقت ضرورت، به زر می توان لشکر آراستن؛ ولی زر را از خرج لازم نمی توان کاست و مصالح الاملاک رعیت را چنانکه رسم حکام است نمی توان گرفت که هم خود...^۱ و هم منفعتی که به دولت از او می رسد مقطوع شود. بلکه از مخارج غیر لازمه احتراز باید کرد.

توقف در مکملات و مرصعات زیاده زیاده به خزینۀ دولت امداد خواهد کرد. چه نهادن زر در خزینۀ دولت بهتر از سنگ است که در وقت ضرورت به کار نیاید.

و دیگر تعمیر خزینۀ [۷ الف] به تکثیر زراعت و تربیت رعیت است.

و دیگر اهتمام در اخذ منفعت از معادن است.

و دیگر خزینۀ دولت را مایه تجارت کردن و از آن منفعت برداشتن و به هر قسمی که درین مملکت حصول منفعت از آن متصور است و...^{*} طریق...^{*} رعیت را نمی کنند، مانند راه آهن و غیر آن.

اگر بگویند و جهی که کفایت این خرج کند نیست جواب آنکه در معتمد ساختن دولت اهتمام زیاد بکنند تا هر کس نقدی را که در خاک پنهان می کند و معطل می گذارد به عنوان قرض دولتی که در جمیع دول یورپ رسم است به خزینۀ دولت بدهد و دولت درین مصارف خرج کرده هم صاحب تنخواه منفعت می برد و هم مملکت صورت سهولت در معاش حاصل کند و دولت منفعت کلیه بردارد.

و دیگر اشخاصی که خود ثروت و مکتبی نداشته و به دزدی از دیوان، یا رشوه گرفتن و ضرر کلی به دولت و مملکت رسانیدن، یا خوردن مواجب و مرسوم نو کر، یا تعدی و اجحاف بر رعیت مالی و افر جمع کرده‌اند در حقیقت مجهول المالك عرفی است و باید خدمت مجتهد عرفی که پادشاه است تفویض کنند. پس از آن مجتهد آنچه صلاح بیند و اندازه او را داند انعام خواهد فرمود.

و دیگر فروختن خالصجات و لایات است به مردم طالب ملك، یا در عوض مواجب به نو کرهای معتبر که طالب ملك داری باشند منال آن را واگذارند که سبب آبادی ملك شود.

حال خالصجات و لایات غالباً خراب است و سبب خرابی املاك مجاور خود بواسطه تعدیات متصرفین خالصجات شده است. [۷ب]

فهرست نامهای کسان

آقاسی (حاجی میرزا) ۵۲

ابن سینا ۷۲

اسمعیل خان و کیل الرعایا ۹۱

اعتمادالدوله (میرزا آقاخان)

امیر بخارا ۵۴

امیر کبیر (میرزا تقی خان) ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷،

۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۶۶، ۷۴، ۸۰، ۹۹

باقر (میرزا) محتسب قزوین ۱۱۰

بهمن میرزا (پناهنده به روسیه) ۱۵، ۶۴

پطر کبیر ۱۳۳

جمشید جم ۷۵

حاجی میرزا علی ۱۰، ۳۵

حسین کرد ۵۲

خاتباخان سردار ۴۲

رکن الدوله ۱۰۲

سیهسالار (میرزا محمدخان قاجار) ۳۵، ۵۳

شاه عباس صفوی ۱۹، ۱۱۰

صدر اعظم = اعتمادالدوله

عبدالله (حاجی) حاکم قزوین ۱۰۰

عثمان (حاجی) ۸۵

- علاء الدولہ (محمد رحیم خان) ۶۰
 عین الملک (مرحوم) ۴۰
 فتحعلی شاہ قاجار ۷۵، ۴۵، ۴۳
 کریم خان زند ۴۵، ۴۲، ۱۴
 مانی نقاش ۵۲، ۱۳
 محمد شاہ غازی
 مستوفی الممالک ۷۲
 محمد شفیع قزوینی (مؤلف) ۳۱، ۹
 مشیر الدولہ (محمد جعفر خان) ۵۵
 ملک ۵۹، ۵۸ (شاید همان ملک التجار بعد)
 ملک التجار ۳۵، ۲۰
 مہدی خان آسترا بادی (میرزا) ۹۵
 نادر شاہ افشار ۵۹
 ناصر الدین شاہ ۴۵
 ہاشم آقا (آقا میرزا) ۴۷، ۴۶، ۴۵
 یوسف قزوینی (آقا)

راهنمای مدنیات

الف

آب نما ۱۰۴

آتشبازی ۱۳۷

آش فروش ۸۷

آهن (خدید) ۱۵

ابریشم رشت ۱۴، ۲۵، ۴۴، ۵۱، ۱۰۱، ۱۳۷

اجامر ۷۲، ۷۶، ۱۰۰، ۱۰۱ (نیز: ارباش)

احتساب ۱۱۱

احتساب الملك ۲۰

احکام دیوان ۱۵

ارباب ۲۱، ۸۷، ۸۹

ارباب تیول ۱۵

اسباب چراغ ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۴۱، ۴۳، ۹۵

اسباب علاقه بندی ۱۴، ۴۴

اشرفی ۱۱، ۳۸

اشیاء بدل ۱۳

اشیاء بدل جواهر = بدل جواهر

اشیاء پر پوچ بیچہ گانہ ۱۳، ۳۷

اشیاء غیر ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۹۵، ۹۶

اصناف ۲۵، ۷۱، ۷۸

اعیان ۸۹

الواط ۱۰۸، ۱۱۹، نیز لوطی

الہچہ (الجه) یزدی ۴۴

اماکن غسل ۶۷، ۷۳، ۱۱۲

امرد ۲۲، ۱۲۲، ۱۲۳

املاک ۱۵، ۲۱، ۳۷، ۵۸

املاک وقف = وقف

انباردار ۲۱

انتظامات دولتی ۳۵

انگ ۱۲، ۵۰

اوباش ۷۲، ۷۶، ۱۰۰، ۱۰۱ (نیز: اجامر)

اہل صنایع ۱۷، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۹، ۵۵، ۸۷ (نیز: صنایع)

اہل وظایف ۱۶، ۶۰

ایام تعطیل ۱۱۵

ایل بیگی ۵۴

ایلیات ۱۷، ۶۸، ۸۱، ۹۷، ۱۱۶، ۱۳۴

ب

بابای محلہ ۱۱۶، ۱۲۱

بارفتن ۱۲

باروت ۲۱، ۱۱۹، ۱۲۰

باروتخانه ۲۲، ۱۱۹

بازار ۱۸، ۶۸، ۶۹، ۷۱

بازار مکاره ۱۳، ۹۵

باشبرد (پاسپورت) ۱۱، ۲۰، ۳۷، ۴۰، ۴۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۷ (نیز: تذکره)

بدل جواهر ۱۳، ۴۷، ۴۸

بدل چادر یزدی ۲۵

بدل قدك ۵۰، ۵۱

برج و بارو ۲۰، ۳۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۷

برنج مازندران ۵۸، ۷۸

بلور ۱۲، ۴۲

بلوکات ۱۷

بوق حمام ۱۰۷

بیرق ۷۳، ۱۱۲

بیکار (بیکاری) ۱۱، ۲۶، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۷۷، ۸۶

پ

پرپوچ ۱۴، ۴۷

پسر امرد ۲۲، ۱۲۲، ۱۲۳

پنبه ۱۴، ۵۰

پوست ۵۳

پوست اصفهانی ۵۳

پوست بخارا ۱۴، ۵۳، ۵۳

پوست بغدادی ۵۳

پوست شیرازی ۱۴، ۵۳

پوست قمی ۵۳

پول ۲۶ (تسعیر و عیار)

پول (قحطی) ۱۰، ۱۰، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۹۴، ۱۰۲

پول ایرانی ۲۶

پول خورده ۲۶

پول روم ۱۰

پول سیاه ۲۶

پول نقد (وجه نقد) ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۳۶، ۳۹، ۴۰

پیشکش ۱۶، ۳۷، ۸۴، ۸۸

ت

تجارت ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰

تخفیف ۱۳۰

تافته یزدی ۴۴

تخم، تقاوی = تقاوی

ترکه ۲۵

تذکره ۴۰، ۱۱۷ (نیز: باشبرد)

- ترياك ۱۴، ۲۵، ۴۴، ۱۰۱
 تسعير پول ۲۶
 تعزیه ۷۳
 تقاوی ۶۴، ۸۱
 تلخی نان ۱۸، ۱۹، ۱۱۱
 تلگراف ۱۳، ۵۲
 تنبیهات مغضوبین ۲۱
 تنخواه ۴۸، ۸۵، ۱۴۰
 تنگی ماکولات ۱۶، ۲۴
 تنگی نان ۱۵، ۳۹، ۵۷، ۷۵، ۸۰، ۱۰۰
 تیول ۱۵، ۶۳

ج

- جایزه ۸۸
 جقه ۱۳
 جمع دیوانی ۱۳۰، ۱۳۱
 جنازه ۱۸، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۱۱۱، ۱۱۲
 جهود ۲۲، ۲۳، ۱۲۴
 جیب بر ۹۸

چ

- چاپ زدن ۱۲۳
 چادر زرکش ۲۶
 چادر یزدی ۲۵، ۳۴، ۵۱
 چاووش ۷۳، ۱۱۲
 چایی (چای) ۱۷، ۴۳، ۵۵، ۹۵
 چایی بری ۵۶
 چایی بوستانی ۵۶
 چایی قصبه؟ ۵۵
 چایی لمسه ۵۵
 چایی مسکو ۵۵
 چراغ ۱۲، ۱۳
 چراغخانه ۱۰۶
 چنگک ۴۸
 چیت قلمکاری ۵۱
 چینی ۱۲

ح

- حاکم ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۴۲، ۸۱، ۹۰، ۱۲۰
 حجاب زن ۲۲، ۲۳، ۱۲۳
 حریر بهشتی ۱۷

حلوا فروشی ۸۷

حمام ۲۳

حنا ۱۴، ۴۴

خ

خاصه پختن نان ۲۴، ۷۶، ۷۷

خاکروبه ۷۲، ۷۳، ۱۰۴

خالصه ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۸۱

۸۸، ۸۹، ۱۴۱

خباز = نانوا

خراج ۱۳۰

خرس باز ۱۱۲

خز ۱۴، ۵۴

خزینه دولت ۱۴۰

خفیه نویسی ۲۹، ۳۵

خلخال ۱۳، ۴۸

خوانچه ۷۳، ۱۱۲

خیاط ۱۴

۵

داروغه ۷۲، ۹۸، ۱۱۶

دراویش ۷۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۱

دروازه ۲۰

دزدی ۲۰، ۲۲، ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۹

دستبند ۱۳، ۳۸

دوای بدل ۲۲

دوره گردی جهود ۲۲

دولتخانه ۱۰۲

دیوان ۸۲، ۱۰۵، ۱۱۵

دیوان اعلیٰ ۶۱، ۸۴، ۱۱۵

دیوانخانه ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۷، ۶۶، ۷۰، ۸۴، ۸۸، ۸۶

۹۷، ۹۹، ۱۱۴

ر

راونج ۶۱

راه آهن ۱۴۰

رعیت ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰

رنگ جوهری ۴۴

روپیه ۱۷، ۴۲

روزنامه ۴۹

روغن فروش ۲۲، ۱۱۳

ریسمان تابی ۱۳۶

ز

زاج سفید ۱۴، ۴۴

زاگون (قانون، به روسی) ۲۳، ۱۲۰

زراعت ۱۳۵، ۱۴۰

زر دوز ۲۶

زرگر ۱۲، ۴۲

زر و زیور ۱۳

زری برنجی ۱۷

زری بنارس ۱۷

زن زانیه ۲۱، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳

زیرجامه کوتاه ۲۶

س

ساعت ۱۳، ۵۲

سربند ۹۸

سر یراق ۴۱، ۴۲

سماوار (سماور) ۲۵، ۹۵

سنگ و زنه ۱۸

سید ۱۳۱

سبزه نوروز ۷۲

سینه زن ۱۱۲

ش

شال اصفهان ۱۳

شال امیری ۱۴، ۵۵

شال پنبه‌ای ۱۴

شال خراسان ۱۳

شال کرمان ۱۳

شال کشمیر ۱۴، ۵۴، ۵۵

شال یزدی ۴۴

شراکت ۲۵

شکار ۲۰

شلطاق (شلناق) ۱۶، ۱۰۹

شمع فرنگی ۱۳۶

شمع گچی ۱۷، ۹۵

شیخ الاسلام ۱۹، ۱۱۰

ص

صباغ ۲۳

صدر اعظم ۲۱، ۳۵

صنایع (صنعت) ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۳۵، (نیز: اهل صنایع)

صندوق عدلیه ۱۸، ۱۹

صیغه‌خانه ۲۲

ط - ظ

طیب ۲۳

طیب جهود ۲۲، ۲۴

طلاب ۱۳۲

طوق ۱۱۲

ظروف طلا و نقره ۱۲، ۴۱

ع

عامی ۱۳۱

عروسک ۱۳، ۴۷

عروسی ۸۷

عریضه‌جات ۹، ۱۹

عطار ۲۲

عقونت شهر ۱۸

عکاسخانه ۱۳، ۵۲

علاقه‌بندی ۱۴، ۴۴

عمارات دولتی ۱۰۲

عماری ۶۸

عمله احتساب ۱۰۵

عمله جات موت ۶۸، ۷۳، ۱۱۲

عیار پول ۲۶

غ

غربا ۱۷، ۱۸

غله ۲۳، ۵۸، ۶۱

ف

فراش احتساب ۱۰۵

فراش باشی ۸۸، ۹۸

فرسنگ ۱۹

فرش ۴۴

فرش معبر ۱۰۸

فقرا ۱۵، ۱۹، ۶۰، ۷۸، ۸۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۱

فندک عیاری ۱۳، ۵۲

فیروزه ۱۴

ق

قتل نفس ۲۲، ۱۱۹، ۱۲۰

قحطی پول ۱۰، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۹۴، ۱۰۲

قدك ۱۴، ۱۵، ۵۰، ۵۱ (بدل قدك)

قدك اصفهان ۱۲، ۵۰

قدك یزد ۱۲، ۴۴

قدك کواری ۵۰

قراولخانه ۱۰۹

قرض دوستی ۱۴۰

قشون ۱۳۳

قصابخانه ۲۱

قلاّب ۴۸

قلاّب (قلاّبی) ۱۴، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۱۰۲، ۱۱۳

قلاّب زن ۱۱۶

قلمکار ۱۲، ۱۴، ۵۰، ۵۱

قلیان ۴۲

قنات ۶۴، ۸۱

قند استانبولی ۱۷، ۹۵، ۹۶

قند یزدی ۴۴، ۹۶

قنداقه (قنداق) ۱۰۴

قواعد امیری ۳۵

قونپانیه ۲۵

ک

- کارخانه دولتی ۱۲۰
 کارخانه‌های ایران ۱۲، ۱۳
 کارخانجات ۱۳۵، ۱۳۶
 کارخانه شمع فرنگی ۱۳۶
 کارخانه ریسمان تابی ۱۳۶
 کارخانه عروسک‌سازی ۴۸
 کاغذ قورخانه ۲۴
 کبرید = کربید
 کتابچه دیوان ۱۱۴، ۱۱۵
 کتابچه شرع ۱۱۵
 کثافت شهر ۱۸، ۲۲، ۱۰۳، ۱۳۳
 کدخدای ۲۰، ۲۱، ۸۹، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲
 کربید فرنگی (کبرید) ۱۳، ۵۲
 کشتی ۲۵
 کشر و زن (?) ۹۸، ۱۱۶
 کشمش ۱۰۲
 کشیک‌خانه ۱۰۵
 کفاش ۱۴، ۴۴
 کفش دوخته ۱۴، ۴۴
 کلانتر ۹۸، ۱۱۶

کلاه پرداخته ۱۴

کلاه دوز ۱۴، ۴۴، ۵۳، ۸۲

کلاه ماهوت ۵۳، ۸۲

کم فروشی ۱۹، ۷۸، ۹۴، ۱۱۱

کوتل (کتل) ۷۳، ۱۱۲

کیسه ببری ۱۰۰، ۱۱۶

گ

گدا = فقیر

گلابتون ۲۶

گل طلا ۱۳

گلوبند ۴۸

گمر گگ ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۳۷، ۴۰، ۵۴، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۷

گوسفند ۲۱

گوشت ۲۲

گوشواره ۱۳

ل

لشکر ۱۱

لواط ۱۲۰، ۱۲۲

لوطی (لوتی) ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۱

م

مال فرنگک ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۹۴، ۹۵

مالک ۸۹

مالیات ۱۳، ۱۷، ۳۷، ۴۱، ۵۱، ۶۲، ۸۱، ۸۲

ماهوت ۱۴، ۴۴

ماهوت فروش ۱۷، ۹۳، ۹۴

مباشر ۸۹

مبال ۱۰۹

مجلس اجرای قانون ۱۳۸، ۱۳۹

مجلس وضع قانون ۱۳۸، ۱۳۹

مجهول المالک ۱۴۱

محتسب ۱۹، ۱۱۰

محروسه ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۴۰، ۱۱۴، ۱۲۱ و صفحات دیگر

مداخل ۱۳۰

مرافعه ۲۰، ۳۷، ۱۱۴

مرغانه (تخم مرغ) ۱۶

مس ۱۵

مستمریات ۱۳۰

مریضخانه ۱۸

مشورتخانه ۱۳۷

مشورتخانه عالیہ ۳۵

- معدنیات ایران ۱۵
 معرکه گیری ۱۱۱
 مقاش ۱۲۳
 ملت ۲۶
 ملك موات ۱۳۱
 ممالك محروسه ۳۴، ۱۱۴
 مواجب ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۴۱
 مواجب دولتی ۸۵
 مواجب سرباز ۸۳
 مواجب و وظیفه ۹۰
 موقوفات = وقف
 میمون باز ۱۱۱

ن

- ناسخ و متسوخ ۶۶، ۱۱۴
 نان ۱۵، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۵۷ (نیز: تنگی نان و تلخی نان)
 نانوا ۲۳، ۲۴، ۴۳
 نخود ۶۰
 نشان دولتی (در متعه) ۲۵
 نقالی ۱۱۱
 نوحه خوان ۷۳، ۱۱۲

نوغان ۱۰۱

نوکر باب ۸۷

و - ه - ی

وجه نقد (پول نقد) ۱۷، ۳۶، ۳۹، ۴۰

ورشکست ۱۷، ۹۳

وزرای دولتی ۲۱

وزیر اعظم ۱۱۰

وصایت (وصیت) ۲۵، ۱۱۳

وظائف ۱۳۰، ۱۳۲

وقف ۱۶، ۶۵

ولیمہ حکومت ۸۴

هدایا ۱۲، ۴۲

یدک ۷۳، ۱۱۲

کتاب و رسالہ

اخبارات ۳۴، ۳۵

اخبارات امیری ۴۷

الفلاحہ ۵۶، ۷۴

کتابچہ قانون ۱۰، ۳۱، ۳۵، ۵۵، ۵۶، ۹۹

نامهای جغرافیائی

آق گل / بخارا ۵۴۱

ابهر رود ۶۱

اتراك ۱۷، ۸۱، ۹۷

ارز روم ۷۰

اروپ (یوروپ) ۱۳۵، ۱۳۹، نیز فرنگک

اسپرورین / قزوین ۶۳

استانبول (اسلامبول) ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۴۶، ۴۸، ۵۷، ۶۷، ۷۹، ۸۰

(قند استانبولی)، ۱۰۳

اصفهان ۱۲، ۱۵، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۹۹

اعراب ۱۳۴

افغان ۱۱۰

اکراد ۱۷، ۱۸، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۳۶

الوار ۱۳۴

امامزاده زید / تهران ۶۷، ۶۹

امامزاده سید اسماعیل / تهران ۶۷

امامزاده یحیی / تهران ۶۷

امیرکان (امریکا) ۱۴، ۵۰

انجو ۵۴

انگلیس ۵۶

ایران (در بیشتر صفحه‌ها)

بخارا ۱۴، ۵۳، ۵۴

بختیاری ۱۳۴

بنداد ۴۳، ۵۳، ۹۶

بنارس ۱۷

بنائنی (بمبئی) ۱۰۲

پوروس (پروس) ۱۵، ۸۱

تخت جمشید ۷۵

تفلیس ۶۴

توران ۱۰۱

جاتقر/بخارا ۵۴

جبل عامل ۱۹، ۱۱۰

جهود ۱۲۳

چین ۱۴، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۶۷، ۱۰۱

حاجی طرخان ۴۶، ۱۰۲

حلب ۷۹

خراسان ۲۳، ۲۱، ۲۴، ۴۴، ۵۳، ۶۶، ۱۱۹

خرمدره/قزوین ۶۱

خطا ۵۵، ۵۶، ۱۰۱

خمسه/زنجان ۶۱

خیارج/قزوین ۶۱

دارالمخلافه (در بیشتر صفحه‌ها)

دان اصفهان/قزوین ۶۱

دروازه شاه عبدالعظیم / تهران ۷۰

دشت آبه / قزوین ۶۱

رشت ۱۴، ۲۵، ۴۴، ۵۱، ۱۰۱

رود نیل ۱۰۱

روس (روسیه) ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۴۰، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۶۳، ۶۴

۹۵، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۰

روم ۱۰، ۱۹، ۲۲، ۴۶، ۶۳، ۸۷، ۷۹، ۱۰۱، ۱۰۳

ری ۷۴

زاینده رود ۵۰

زنجان ۲۱، ۱۱۹

سرای حاجب الدوله / تهران ۴۴، ۹۲

سکوند / ایل لرستان ۱۳۴

سیادهن / قزوین ۶۱

سیبل (= سیری) ۱۲۰

شال / قزوین ۶۱

شام ۱۰۳

شیراز ۵۳، ۵۴

شیروان ۶۰، ۹۸

تهران ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۴۲، ۵۳، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۱

۷۳، ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۰

عراق عرب ۴۶

فرانسه ۱۵، ۴۱، ۴۵، ۸۱

فرنگک ۲۵، ۴۹، ۱۳۵، نیز اروپ = یورپ

قربق/بخارا ۵۴

قرہ گل/بخارا ۵۴

قزوین ۱۵، ۱۶، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۹۰، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۰

قصبہ ۵۵

قم ۵۳، ۵۴، ۹۹

کاشان ۴۴، ۵۱

کربلا ۴۰

کرج ۷۴

کرمان ۱۳

کرمانشاہان ۴۰

گیلان ۱۳۶

لرستان ۱۳۴

لمسہ ۵۵

مازندران ۷۸، ۵۸

مدینہ ۸۵

مرو ۱۵

مسکو ۵۵، ۶۳

مشہد ۵۳، ۶۶

مصر ۱۰۱

مکہ ۵۷، ۵۸، ۱۰۳

نجف اشرف ۶۳، ۶۶

فرجه/قزوین ۶۱

فیشابور ۱۵

ورامین ۵۴

یزد ۱۲، ۳۵، ۳۴، ۵۰، ۵۱، ۹۶، ۱۰۱

یورپ = اروپ www.adabestanekave.com

یونان ۱۳، ۵۲، ۷۴